

فرہنگ اصطلاحات استعاری و ضمیمہ

دَشَفِ الْاَلْحَاظِ فِي كَشَفِ الْاَلْفَاظِ

تألیف

شرف الدین حسین بن الفستوی ہری

سدہ ہشتم ہجری

بہ تصحیح و توضیح

نجیب مایل ہری

قیمت: ۲۲۰ ریال



فرہنگ اصطلاحات استعاری و صنوی

دشرف الالحاظ فی کشف اللفظ

تألیف

شرف الدین حسنین بن الفستوی سرری

سده ہشتم ہجری

بہ تصحیح و توضیح

نجیب مایل مری

* رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ

* حسین الفتی

* تصحیح: نجیب مایل هروی

* حروفچینی: شرکت حروفچینی گیتی خود کار ۸۹۰۸۷۷

* لیتوگرافی ۱۱۰-۶۶۰۷۶۰

* چاپ: سبز

* چاپ اول: ۱۳۶۲ = ۱۴۰۴

* تعداد: ۴۰۰۰

* انتشارات مولیٰ

تهران - خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - تلفن ۶۴۹۲۴۳

فهرست مطالب

مقدمهٔ مصحح

سفر مخطوطات	۱۷-۱۳
فرهنگ اصطلاحات عرفانی	۲۰-۱۸
در کیفیت وضع اصطلاحات استعارى	۲۵-۲۱
مؤلف رشف الالحاظ	۲۷-۲۶
معرفی نسخه‌ها و شیوهٔ تصحیح	۲۹-۲۷

فصل اول
 دراسامی معشوق
 [صفحه ۳۹-۵۸]

۲۰	لطف	۱	میل
۲۱	ملاحظت	۲	مهر
۲۲	ظرافت	۳	آرزو
۲۳	شنگی	۴	محبت
۲۴	شوخی	۵	محب
۲۵	کرشمه	۶	محبوب
۲۶	شمایل	۷	طلب
۲۷	شیوه	۸	طالب
۲۸	مکر	۹	مطلوب
۲۹	فریب	۱۰	عشق
۳۰	وفا	۱۱	عاشق
۳۱	جفا	۱۲	معشوق
۳۲	جور	۱۳	شوق
۳۳	ناز	۱۴	اشتیاق
۳۴	خشم	۱۵	حسن
۳۵	کین	۱۶	جمال
۳۶	جنگ	۱۷	جلال
۳۷	آشتی	۱۸	لقاء
۳۸	قربت	۱۹	شکل

تکبر.....	۶۴	پرده.....	۳۹
شهود.....	۶۵	حجاب.....	۴۰
محلہ.....	۶۶	نقاب.....	۴۱
دیہ.....	۶۷	بام.....	۴۲
کنج.....	۶۸	خانه.....	۴۳
یار.....	۶۹	در.....	۴۴
غمگسار.....	۷۰	مستوری.....	۴۵
غمخوار.....	۷۱	سیری.....	۴۶
مهربان.....	۷۲	سرکشی.....	۴۷
دلدار.....	۷۳	تندی.....	۴۸
دلبر.....	۷۴	تیزی.....	۴۹
دلگشا.....	۷۵	سلطانی.....	۵۰
جانان.....	۷۶	امیری.....	۵۱
جان افزا.....	۷۷	حاکمی.....	۵۲
دوست.....	۷۸	دوستکامی.....	۵۳
قد استوار.....	۷۹	صفت.....	۵۴
قامت.....	۸۰	سواری.....	۵۵
زلف.....	۸۱	توانگری.....	۵۶
موی.....	۸۲	توانائی.....	۵۷
گیسوی.....	۸۳	تاختن.....	۵۸
خم زلف.....	۸۴	ترکتاز.....	۵۹
پیچ زلف.....	۸۵	غارت.....	۶۰
تاب زلف.....	۸۶	تاراج.....	۶۱
سر.....	۸۷	بیگانگی.....	۶۲
پیشانی.....	۸۸	آشنایی.....	۶۳

۹۴ چشم	۸۹ ابرو
۹۵ دیده	۹۰ کمان ابرو
۹۶ چشم سرمست	۹۱ ابروی خفته
۹۷ چشم خمار	۹۲ طاق ابرو
۹۸ چشم آهوانه	۹۳ مره

فصل دوم

دراسامیی که میان عاشق و معشوق
متداول است

[صفحه ۵۹ — ۸۲]

۱۱۳ خم	۹۹ عشرت
۱۱۴ جرعه	۱۰۰ عیش
۱۱۵ قدح	۱۰۱ شراب
۱۱۶ مستی	۱۰۲ شراب خام
۱۱۷ مست خراب	۱۰۳ شراب پخته
۱۱۸ نیم مستی	۱۰۴ شرابخانه
۱۱۹ خرابات	۱۰۵ می
۱۲۰ هشیاری	۱۰۶ میخانه
۱۲۱ خمار	۱۰۷ میکده
۱۲۲ رندی	۱۰۸ خمخانه
۱۲۳ قلاشی	۱۰۹ باده
۱۲۴ او باشی	۱۱۰ ساقی
۱۲۵ سرانجام	۱۱۱ جام
۱۲۶ لاابالی	۱۱۲ صراحی

۱۵۳.....دریا	۱۲۷.....شمع
۱۵۴.....توبه	۱۲۸.....شاهد
۱۵۵.....ایمان	۱۲۹.....تجلی
۱۵۶.....اسلام	۱۳۰.....نقل
۱۵۷.....دین	۱۳۱.....کباب
۱۵۸.....زهد	۱۳۲.....صبوحی
۱۵۹.....عبادت	۱۳۳.....غبوقی
۱۶۰.....نماز	۱۳۴.....صبح
۱۶۱.....روزه	۱۳۵.....بامداد
۱۶۲.....زکات	۱۳۶.....شیانگاه
۱۶۳.....کعبه	۱۳۷.....روز
۱۶۴.....حج	۱۳۸.....شب
۱۶۵.....بیابان	۱۳۹.....شب قدر
۱۶۶.....طاعات	۱۴۰.....شب یلدا
۱۶۷.....خرقه	۱۴۱.....عید
۱۶۸.....سجاده	۱۴۲.....نوروز
۱۶۹.....فروختن	۱۴۳.....کفر
۱۷۰.....گرو کردن	۱۴۴.....کافر
۱۷۱.....پاییز	۱۴۵.....ترسابچه
۱۷۲.....زمستان	۱۴۶.....دَیَر
۱۷۳.....بهار	۱۴۷.....کلیسیا
۱۷۴.....تابستان	۱۴۸.....چلیپا
۱۷۵.....گلزار	۱۴۹.....ناقوس
۱۷۶.....بستان	۱۵۰.....زنار
۱۷۷.....گل	۱۵۱.....بت
	۱۵۲.....غواصی

۲۰۳..... رخ	۱۷۸..... سرو
۲۰۴..... چهره گلگون	۱۷۹..... لاله
۲۰۵..... خال سیاه	۱۸۰..... نرگس
۲۰۶..... خط سبز	۱۸۱..... سبزه
۲۰۷..... خط سیاه	۱۸۲..... ریحان
۲۰۸..... لب	۱۸۳..... نشو
۲۰۹..... لب لعل	۱۸۴..... نما
۲۱۰..... لب شکرین	۱۸۵..... زردی
۲۱۱..... لب شیرین	۱۸۶..... سرخی
۲۱۲..... دهان	۱۸۷..... سبزی
۲۱۳..... دهان کوچك	۱۸۸..... ابر
۲۱۴..... سخن	۱۸۹..... باران
۲۱۵..... سخن شیرین	۱۹۰..... سیل
۲۱۶..... درسخن	۱۹۱..... نسیم
۲۱۷..... سخن چرب	۱۹۲..... بوی
۲۱۸..... زبان	۱۹۳..... مطرب
۲۱۹..... زبان شیرین	۱۹۴..... نای
۲۲۰..... زبان چرب	۱۹۵..... دف
۲۲۱..... زبان تلخ	۱۹۶..... ترانه
۲۲۲..... زنج	۱۹۷..... چشم شهلا
۲۲۳..... سیب زنج	۱۹۸..... چشم ترك
۲۲۴..... چاه زنج	۱۹۹..... چشم نرگس
۲۲۵..... غبغب	۲۰۰..... روی
۲۲۶..... بنا گوش	۲۰۱..... ماهروی
۲۲۷..... دوش	۲۰۲..... چهره

۲۳۵	ساعِد	۲۲۸	سینه
۲۳۶	انگشت	۲۲۹	قفا
۲۳۷	بازو	۲۳۰	بَر
۲۳۸	هدیه	۲۳۱	میان
۲۳۹	بعثت	۲۳۲	میان باریک
۲۴۰	سلام	۲۳۳	موی میان
۲۴۱	پیام	۲۳۴	دست

فصل سوم

درکلماتی که مخصوص به عاشق
واحوال اوست

[صفحه ۸۳-۹۳]

۲۵۵	دیوانگی	۲۴۲	وصال
۲۵۶	مدهوشی	۲۴۳	کنار
۲۵۷	بیهوشی	۲۴۴	بوس
۲۵۸	خرابی	۲۴۵	فراق
۲۵۹	بی‌نوایی	۲۴۶	هجران
۲۶۰	فقر	۲۴۷	غم
۲۶۱	سعادت	۲۴۸	اندوه
۲۶۲	شقاوت	۲۴۹	غمکده
۲۶۳	دوری	۲۵۰	وجدان و فقدان
۲۶۴	نزدیکی	۲۵۲	محنت
۲۶۵	میدان	۲۵۳	بندگی
۲۶۶	چوگان	۲۵۴	آزادی

۲۸۴.....حضور	۲۶۷.....گوی
۲۸۵.....غیبت	۲۶۸.....تظلم
۲۸۶.....گرمی	۲۶۹.....ناله
۲۸۷.....سردی	۲۷۰.....فریاد
۲۸۸.....خواب	۲۷۱.....آه
۲۸۹.....بیداری	۲۷۲.....فغان
۲۹۰.....شتر	۲۷۳.....رنج
۲۹۱.....قطار	۲۷۴.....درد
۲۹۲.....علف	۲۷۵.....بیماری
۲۹۳.....محمل	۲۷۶.....مردن
۲۹۴.....علف	۲۷۷.....زندگی
۲۹۵.....ساربان	۲۷۸.....راحت وجود
۲۹۶.....زر	۲۷۹.....ناتوانی
۲۹۷.....سیم	۲۸۰.....تندرستی
۲۹۸.....گوهر	۲۸۱.....افتادگی
۲۹۹.....جست و جوی	۲۸۲.....پاك بازی
۳۰۰.....شست و شوی	۲۸۳.....علو

۱۰۸—۹۵.....* تعلیقات
.....* فهارس

۱۲۳—۱۱۱.....	فهرست الفبائی اصطلاحات استعاری
۱۲۴—۱۲۳.....	فهرست اضداد
۱۲۸—۱۲۵.....	فهرست مشاكلها ومناسبتها
۱۳۲—۱۲۹.....	فهرست لغات، اصطلاحات وتعبیرات
۱۳۵—۱۳۳.....	مشخصات ماخذ

بسم الله الرحمن الرحيم

چه خواهد مرد معنی زان عبارت
که دارد سوی چشم و لب اشارت
چه جوید از رخ و زلف و خط و خال
کسی کاندر مقاماتست و احوال
(گلشن راز)

✽ سفر مخطوطات

اگر نسخه های دستنویس و خطی خوشنویسان و مذهبیان فارسی زبان را در کتابخانه های جهان به بررسی بگیریم، خواهیم دید که نسخه های مزبور بیش از مخطوطات سایر ملل به این گوشه و آن کنار جهان سفر کرده، یا فرستاده شده، و یا به بهانه های مختلف غارت شده و برده شده است.

سفر نسخه ها در گذشته، هر چند نه بصورت امروزینه اش، رواج داشته و متداول بوده است. بطوریکه گاه خود شاعر یا نویسنده نسخه ای از آثارش را، که به خط خوش کتابت و تذهیب شده بود، برای یاران و همکاران و یا طالبان آثار و تحقیقاتش می فرستاده است؛ و گاه درباریان یک منطقه خواستار مطالعه آثار محققان، بخصوص محققان متصوفه منطقه دیگر می شدند، و بر اثر خواستاری مزبور نسخه ای از يك

کشور اسلامی به کشور دیگر فرستاده می شد. این مورد در عهد مغولان و تیموریان شواهدی بی شمار دارد. چنانچه رشیدالدین فضل الله همدانی بیشترین آثارش را، بعد از استنساخ و کتابت، به مراکز علمی و کتابخانه های مناطق اسلامی می فرستاد. در عصر تیموریان، که فرهنگ فارسی در آسیای صغیر و شبه قاره هندوستان رواج تام و تمام پیدا کرد، و همچنان مکتب خطاطی و تذهیب و تجلید هرات به اوج رسیده بود، سلاطین و امرا و وزرای دربار آن دو منطقه خواستار و خواهان آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان بودند، و بارها و بارها آثار برخی از محققان دوره تیموری مانند آثار عبدالرحمن جامی به هندوستان و آسیای صغیر فرستاده شده است.

گاه نیز بر اثر تمرکز سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نسخه های مخطوط فارسی و عربی از ایران به کشورهای دیگر انتقال داده شده است. چنانچه در ایام امارت صفویان، که هندوستان مرکز فرهنگی زبان و ادب فارسی قلمبند می شد، بسیاری از نسخه های فارسی از خراسان به هندوستان برده شده است.

هم گاهی غلبه نظامی يك کشور بر کشور دیگر سبب شده است که مخطوطات کشور مغلوب به کشور غالب برده شود. این مورد در تاریخ دو ملت ایران و افغانستان در دوران اخیر روی داده است. آنگاه که افغانان بر ایران غلبه کردند، بسیاری از مخطوطات هنری و تزئینی از ایران به افغانستان برده شد. و هنگامی که انگلیسها بر هندوستان مسلط بودند، بسیاری از نسخ فارسی و عربی موجود در هند به انگلستان منتقل شد.

اما از چندین دهه به این طرف بر مخطوطات نیز عنوان عتیقه بر نهاده شد، و نسخه های خطی تزئینی و غیر هنری وارد بازار عتیقه گردید، و دیری نپایید که سوداگران مخطوطات، بیشترین نسخ موجود در منازل

وخاصه در دهات را به بازار عتیقه فروشان آوردند، و به فروش آنها پرداختند. دریغ و هزار دریغ که هزاران هزار نسخه بر اثر بی توجهی اولیای امور، چه در افغانستان و ایران و چه در هندوستان و پاکستان و ترکیه و... به وسیله اروپائیان خریداری شد، و از خانه و گهواره اش بدر برده شد. آن قسمت از نسخی که به کتابخانه‌های معتبر و عمومی اروپا برده شد، خوشبختانه تا حدی شناسانیده شده، و در بسیاری از موارد محقق و مصحح با سادگی و آسانی بیشتر از کتابخانه‌های داخله به نسخ مزبور دست می‌یابد.

این نکته گفتنی است که قسمتی از نسخ هنری و مذهب، چه کهن و چه متأخر، که بوسیله اروپائیان و جهانگردان از کشورهای شرقی خریداری شده، فقط صفحات مذهب آن بریده و یا قطع شده، و اوراق غیر تزئینی نسخ مزبور باقیمانده است. نگارنده نسخ مخطوطی را دیده است بازمانده از دوره‌های سلاجقه و مغول و تیموری و صفوی که فاقد سر لوح و یا اوراق متناظر و مذهب بوده است.

نیز باید گفت که در چند دهه اخیر کتابشناسان، نسخه بازان و فرهنگ دوستان ایرانی، در حد مختصر و محدودی، کوشیده‌اند که برخی از نسخ برده شده به اروپا و یا کشورهای دیگر را خریداری کنند و به ایران باز آورند. نگارنده در میان کتابهای مخطوط دانشمند ارجمند آقای سید جلال الدین تهرانی، که وقف کتابخانه آستان قدس رضوی شده، به چند نسخه خطی برخورد که نامبرده در ظهر برگه اول نسخه عباراتی نوشته است که می‌نماید که آن نسخه را به قیمت گزافی از فلان کشور اروپائی خریداری کرده بوده است.

در افغانستان، که تا کنون در بیشترین منازل شهریان و روستائیان کتب خطی مورد مطالعه کتابخوانان قرار می‌گیرد، بر اثر ناآگاهی و یا

برخی از عصبیتهای فرهنگی نسبت به نسخ خطی کم توجهی می شود، و نه تنها هزاران هزار نسخه خطی موجود در کتابخانه ها و موزه ها به دور از موازین علمی نگهداری می شود، بلکه فهرست علمی نسخ خطی موجود در کتابخانه های افغانستان نیز تا کنون تهیه نشده، و قدر آنها شناسانیده نشده است^۱. نیز اولیای امور در خریداری کتب دستنویس کمتر توجه می کنند، و موانع اداری بر علت مزبور می افزاید؛ و بهمین دلیل در بیست ساله اخیر هزارها نسخه خطی از افغانستان بیرون برده شده، و در کشورهای اروپایی و یا کشورهای همسایه بفروش رسیده است. در چند سال اخیر، که عنکبوت معاملات سیاستمداران شرق و غرب، مردم افغانستان را نیز به تار پری پیچ و خم خویش انداخته است، سفر دادن نسخ خطی نیز بیشتر دیده می شود. نگارنده در دو سه سال اخیر قریب به صد واندی نسخه نفیس را نزد برخی از مهاجران افغانستانی دیده است که با خود به ایران آورده اند به قصد فروش. من بنده از اینکه این نسخه ها از لانه و کاشانه اش بدر آورده می شود، ناخرسندم، ولی اگر نسخ مزبور به جای امنی همچون کتابخانه های معتبر ایران برسد، خوشحالم، زیرا کتابخانه های ایران نیز لانه و آشیانه مسلم نسخ مزبور تواند بود، اما اگر دستنویسهای مذکور به دست برخی از عتیقه فروشان بیفتد، چه بسا که فردا از اروپا سر بدر آرد، و...

باری اخیراً یکی از هریویان مهاجر نسخه دستنویسی با خود به ایران آورده بود، وی بوسیله یکی از دوستان با بنده آشنا شد، و به نیت اینکه من ارزش نسخه او را تخمین بزنم، نسخه را برای رؤیت به منزل بنده آورد.

(۱) بگذریم از فهرست ناقص و پر لغزش بورکوی و برخی از نمونه هایی که بوسیله دانشمند بی بدیل آقای محمد تقی دانش پژوه شناسانده شده است.

مجموعه‌ای بود بیاضی از اواخر سده دهم، و شامل رساله‌های منظوم و منشور با خط نستعلیق خوش و ریز، با عناوین شگرفی بشیوه چلیپا.

حین بررسی و مطالعه مختصر آن مجموعه به رساله‌ای بر خوردم به نام «اصطلاحات صوفیه» که چهارده صفحه آن مجموعه را دربر گرفته بود. ضمن اینکه به صاحب آن نسخه توصیه کردم که: یا این مجموعه را به یکی از کتابخانه‌های معتبر ایران اهدا کن، و یا نزد خویش نگهدار، و گاهی از دیدن زیباییهای خط آن بهره روحی بردار، نیز خواستم که روا داند تا از روی چهارده صفحه «اصطلاحات صوفیه» آن نسخه رونویسی برای استفاده خودم تهیه کنم. خواست بنده را پذیرفت، و بنده نیز طی سه ساعت و نیم دستنویسی از روی آن نسخه تهیه کردم. بعد از ماهها که در کتابخانه آستان قدس به فهرست نگاری نسخ خطی مشغول شدم، به نسخه‌ای رو برو شدم چونان اصطلاحات صوفیه مزبور شامل يك مقدمه و سه فصل، که به نام «رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ» شناسانیده شده بود. گاهی که بررسی نسخه‌ها و تهیه فهرست آنها حوصله‌ام را طاق می‌کرد، دو سه واژه رشف الالحاظ، نسخه کتابخانه آستانه را با دستنویسی، که از روی نسخه هرات تهیه کرده بودم، مقابله می‌کردم؛ و هرگز در پی آن نبودم که به طبع و انتشار این واژه نامه پردازم، زیرا از سالها قبل در پی یاد داشت برداری از متون و واژه نامه‌های صوفیه بودم و هستم، تا واژه نامه‌ای در دو مجلد پردازم که مجلد اول خاص اصطلاحات غیراستعماری، و مجلد دوم دربرگیرنده اصطلاحات و الفاظ استعاری صوفیه باشد. اما چند ماه قبل که درباره واژه نامه مزبور و شیوه کارم با فاضل ارجمند آقای دکتر محمد مهدی ناصح سخن می‌گفتم، ایشان از نیاز به همچون واژه نامه‌هایی مکررا و موکدا سخن گفتند، و این بود که پیش از آنکه تألیف فرهنگنامه دو

جلدی مزبور آماده چاپ بشود، به چاپ رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ پرداختم، و چاپ آن را خالی از فایده ندانستم.

* فرهنگ اصطلاحات عرفانی

بر همگان پیداست و آشکار که، سه بهره از چهار بهره آثار و مؤلفات زبان و ادب فارسی در قلمرو فکر عرفانی و تصوف اسلامی پرداخته شده، و در اینگونه آثار بیش از آنکه دستگاه واژگان لغوی مورد توجه باشد، که هست، دستگاه واژگان اصطلاحی عنوان شده است.

از آنگاه که تصوف در قلمرو فکر و اندیشه عالم اسلام عنوان شد، صوفیه از واژه‌ها و کلمات زبان، به گونه غیر معمول و بسته به دریافت‌های راه و رسم و معاملات صوفیانه از واژه‌های زبان بهره بردند، و دیری نپایید که زبان صوفیه وارد حوزه واژگان اصطلاحی شد. «خلوت» دیگر به معنای صرف «تنها نشستن» نبود، بل به معنای مجموعه‌ای شد از مخالفت نفس و ریاضات از کاستن خورد و خور و روزه گرفتن و کم سخن گفتن و ترك مخالطت با مردم و مداومت ذکر حق و نفی خواطر و محادثه سر با حق.

و «خلوتخانه» مفهوم «اطاق مخصوص» و «اطاق زن» و یا «شبستان» را نداشت، بلکه به مفهوم مقام کمال ولایت بود که اتحاد محب و محبوب و عاشق و معشوق و نبی و ولی است.

و «قرب» به معنای «نزدیک» نبود، بلکه به مفهوم انسلاخ سالک از هستی جزوی و همی و وصول به حریم مطلوب حقیقی بود.

و چندی نگذشت که زبان صوفیه زبانی شد توأم با رموز، و رمزناک بودن آن نیز بر اثر اصطلاحی بودن دستگاه واژگان زبان مذکور بود. مؤلفان و مصنفانی که در دوره اولیه تصوف کتابهایی در پیرامون اصول

و موازین مقبول تصوف پرداخته‌اند، چه آنها که خود صوفی بوده‌اند و سیر و سلوکی کرده بودند، و چه آنها که متصوف و یا مستصوف بودند، متوجه دستگاه واژگان اصطلاحی تصوف شده‌اند، و بهره‌ای از آثار خود را مخصوص به بررسی آن اصطلاحات کرده‌اند، و به کنه آن توجه داده‌اند.^۲

همچنان آنگاه که فکر تصوف اسلامی به عجم رسید، و در میان فارسی زبانان پرورش یافت، به دلیل اهمیت شعر و نظم در جامعه فارسی زبان و اثرات اجتماعی و... شعر، و اینکه تصوف را با ذوق ارتباطی است و با خیال پیوندی، و شعر نیز پیوندی عمیق با ذوق و خیال دارد، و به دلیل وجد و سماع گریایی برخی از فرق صوفیه و اثرات شعر و کلام منظوم در سماع، آرا و یافته‌های تصوف به وسیله شاعران متفکر صوفی وارد قلمرو شعر فارسی شد. استعداد استعاره‌پذیری شعر اسباب پیدایش اصطلاحات استعاری صوفیه را نیز به دنبال داشت، و هرچه بر عمر شعر صوفیانه گذشت، اصطلاحات استعاری در شعر و زبان صوفیانه مسلّم گشت. از این روزگار است که در زبان صوفیه تنها اصطلاحات غیر استعاری عنوان نیست، بلکه اصطلاحات استعاری نیز ملحوظ است، بطوریکه کلمه «افسانه» نزد صوفیه نه بمعنای «قصه» است، بل به مفهوم ملاحظه اعمال گذشته است آنگاه که توجه به تکمیل نفس در خاطر صوفی متمکن باشد.

و «بهار» نه بمعنای فصلی است خاص، بلکه فرح و سرور سالک است آنگاه که احکام شوق بر وی غلبه کند.

(۲) رك: اللع فی التصوف ۴۱ - ۷۰، كشف المحجوب ۴۷۹ - ۵۰۸، ترجمه رساله قشیریه ۸۷ - ۱۳۵، نیز نگاه کنید به رساله قشیریه وقوت القلوب.

و «بیکاری» نه بمفهوم «نداشتن کار و...» است، بل به مفهوم اشتغال دل سالک است به امور خسیس دنیوی و تهیة اسباب لذات حسی. و «گل» نه بمعنای گیاهی است معروف، بل بمعنای نتیجه علم است که در عرصه دل عارف ظهور می نماید. بنابراین واژه نامه اصطلاحات صوفیه شامل دو بخش و دو گونه اصطلاحی تواند بود.

الف — واژه نامه اصطلاحات غیر استعاری (= غیر سمبولیک).

ب — واژه نامه اصطلاحات استعاری (= سمبولیک).

اصطلاحات غیر استعاری بیشتر در کتب و مؤلفات منشور صوفیه استعمال داشته، و باید که مفاهیم دقیق و سیر تاریخی آنها را از متون معتبر مزبور استخراج و استنباط کرد، و اصطلاحات استعاری صوفیه بیشتر در آثار منظوم آنان آمده، و نیز بایسته است که بر اساس همین متون بررسی و تتبع شود.

بهر حال تا کنون در زمینه فرهنگنامه اصطلاحات استعاری و غیر استعاری صوفیه در زبان فارسی اثری محققانه و کتابی عالمانه و درخور، ساخته و پرداخته نشده است، البته دانشمند فزونمایه آقای دکتر سید جعفر سجادی کتابی به نام «لغات و ترکیبات و اصطلاحات عرفانی» پرداخته، اما در آن بیشتر به اصطلاحات غیر استعاری و معروف توجه داشته، و در پاره ای از موارد از تتبع کافی و دقت در تطور و تحول اصطلاحات بدور بوده است. نگارنده این سطور از دیرگاهیست که متون معتبر صوفیه و فرهنگنامه های اصطلاحات آنان را به نیت تألیف فرهنگ کامل اصطلاحات استعاری و غیر استعاری در دست بررسی دارد، و قصد آن دارد که بزودی فرهنگی در دو مجلد به پیشگاه محققان و دانش پژوهان متون تصوف عرضه بدارد که شامل اصطلاحات دوگانه مزبور باشد.

* در کیفیت وضع اصطلاحات استعاری،

و چگونگی رخصت دادن بر آن

چه خواهد مردمعنی زان عبارت

که دارد سوی چشم و لب اشارت

چه جوید از رخ و زلف و خط و خال

کسی کاندر مقاماتست و احوال

هر آن چیز که در عالم عیانست

چه عکسی ز آفتاب آن جهانست

جهان چون زلف و خط و خال و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

آنچه مسلم است، اینست که الفاظی چون خط و خال و زلف و ابرو و چشم و ساقی و... در ازای معانی محسوس وضع شده‌اند، و استعمال آن‌ها در ازای معانی معقول بر اثر نقل آن الفاظ از عالم حقیقت به عالم مجاز است. با آنکه صوفیه، همانند دیگران، بر آن بوده‌اند که لفظ، نیرو و توان معنی را بر نمی‌تابد، و عالم معانی را نمی‌توان بوسیلهٔ عالم الفاظ، که برای نمودن محسوسات و عالم شهادت وضع شده‌اند، نمود؛ ولیکن هرگاه که خواسته‌اند که معانی مکشوفهٔ خود را تفسیر کنند، در پی مناسبت و مشابهت میان آن معانی مکشوفه و امور محسوسه شده‌اند، و عالم معنی را در لباس الفاظ محسوس نموده‌اند^۳. ولی شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته است که:

بنزد من خود الفاظ مأول

بر آن معنی فتاد از وضع اوّل

به محسوسات خاص از عرف عام است
چه داند عام کان معنی کدام است^۴

بنابر نظر مزبور، الفاظ خط و خال و چشم و ابرو اول برای عالم معانی وضع شده، و بعداً از عالم معانی به عالم محسوسات نقل داده شده است، به دلیل آنکه عالم معانی اصل و متأصل الوجود است، و عالم محسوسات فرع و تابع. و چون عالم را دسترسی بر عالم معانی نبوده، آن الفاظ را به عالم محسوسات نقل داده اند. پس دلالت این الفاظ بر محسوسات به طریق نقل عرف عام است^۵.

نکته ای که قابل توجه است، اینست که جمهور صوفیه بر آنند که اسمائی که مأخوذ از صفات و افعال باشد بر خداوند اطلاق کردن، باید به اذن صاحب شرع باشد^۶. پس اطلاق الفاظ استعاری و تشبیهی بر حق کردن چگونه پسند خواص صوفیه بوده است؟ پاسخ این پرسش را شیخ محمود شبستری در گلشن راز داده، و لاهیجی در مفاتیح الاعجاز^۷ به نقل و شرح قول او پرداخته، باینقرار: «... تا زمانی که سالک با خود باشد و عقلش برقرار بود، الفاظ و عباراتی که مخالف شرع باشد، نمی توان گفت، و ارباب طریقت تجویز نفرموده اند، و منع افشاء اسرار کرده اند. و طریق اهل کمال آنست که با وجود حال عمل بر طبق علم نمایند نه بر طبق حال... چون ارباب طریقت را سه حالت است که در آن حالات معانی که بر ایشان منکشف شده، بهر عبارات و الفاظ که تعبیر نمایند

(۴) گلشن راز ۷۲.

(۵) رك: مفاتیح الاعجاز ۵۵۷.

(۶) رك: نفحة الروح و تحفة الفتوح، فصل اول از قسم اول و تعلیقات نگارنده بر آن كتاب.

(۷) صفحات ۵۵۸ - ۵۶۴.

رخصت داده‌اند، چو ایشان در آن حالات اختیار خود ندارند، و مغلوب تجلی الهی‌اند، اشارت با بشارت بر آن نموده، می‌فرماید:

که رخصت اهل دل را در سه حالت
فنا و سکر پس دیگر دلال است^۸

* نظری بر تاریخچهٔ پیدایش اصطلاحات استعاری

معین کردن تاریخ دقیقی برای پیدایش اصطلاحات استعاری صوفیه کاریست دشوار؛ البته می‌توان با حدس و تخمین، زمان پیدایش و تکامل اصطلاحات مزبور را باز نمود. تا روزگاری که ی. ۱۰. برتلس بر این اصطلاحات تأملاتی داشته، و اولین اشارات به این استعارات را در گلشن‌راز جسته^۹، متن ارزندهٔ اوراد الاحباب و فصوص الآداب شناسایی نشده بود، و اگر نه نظریهٔ تاریخی برتلس را از قرن هشتم به نیمهٔ نخستین قرن هفتم می‌آورد.

باری همچنانکه در قسمتی از این مقدمه مذکور شد، آنگاه که تصوف در ایران اسلامی متداول شد، و آنگاه که شاعران متفکر و متصوف چونی و چندی سیر و سلوک و معاملات و حالات و مقامات صوفیانه را بوسیلهٔ کلام منظوم باز گفتند و باز نمودند، اصطلاحات استعاری صوفیه در قاموس فکر صوفی و تصوف پیدا شد. در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم اصطلاحات مذکور در کمال پختگی و رسایی و در نهایت شهرت

(۸) دلال: اضطراب و قلق را می‌گویند که در جلوهٔ محبوب از غایت عشق و ذوق به باطن سالک می‌رسد، و هر چند سالک در آن حال در مرتبهٔ سکر و بیخودی نیست، اما اختیار سالک نیز بدست او نیست، و هر چه بردل او در آن حال لایح می‌شود، بی اختیار بر زبان می‌آرد.

(۹) رکن: تصوف و ادبیات تصوف ۱۴۷.

بوده است. زیرا در کتاب اوراد الاحباب که از نوشته‌های مهم نیمهٔ اول سده هفتم هجری بشمار می‌رود، در فصّ سماع به چندین اصطلاح استعاری صوفیه توجه داده شده، و به توجیه و تأویل آنها پرداخته شده است. واژه‌های استعاری که در اوراد الاحباب آمده، به قرار زیر است: شراب و مدامه — شرب — درد — کأس — دیر — زنار — ترسا — ترسابچه — ناقوس — بت — بتخانه — زلف — وجه — نماز — محراب و قبله — مسجد و مدرسه و خانقاه — مناره — کعبه — خرابات — شاهد — کفر^{۱۰}.

بعد از اوراد الاحباب، تا آنگاه که آثار دیگری شناسانیده شود، اشارات و تفسیر است که امیر حسینی غوری هروی و شیخ محمود شبستری — قرن هشتم هجری — در آثار خود از دوازده واژهٔ استعاری صوفیه مانند «چشم — لب — زلف — خط — خال — شراب — شمع — شاهد — خرابات — بت — زنار — ترسا» کرده‌اند.

در همین زمان — قرن هشتم — شرف الدین حسین بن احمد الفتی تبریزی رسالهٔ رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ را تألیف کرده، و تعریف و تفسیر سصد اصطلاح استعاری صوفیه را باختصار بیان داشته است^{۱۱}.

ظاهراً در سدهٔ دهم هجری است که واژه نامهٔ دیگری در این زمینه تألیف می‌شود به نام مرآت عشاق. مؤلف این واژه نامه معلوم نیست. ی. ۱. بر تلس متن این واژه نامه را در روسیهٔ شوروی برای نخستین بار از

(۱۰) تفسیر واژه‌های مزبور در همان کتاب صفحات ۲۳۹ — ۲۵۳ بنگرید.

(۱۱) ر.ک: به فهرست الفبائی اصطلاحات در بخش فهرس.

روی يك نسخه منتشر کرده^{۱۲}، در این واژه نامه حدود (۴۵۹) واژه تعریف و تفسیر شده است. در چند مورد در مرآت عشاق واژه‌های غیر استعاری نیز راه یافته. متأسفانه آقای برتلس در نظم نسخه مرآت تصرف کرده، و آن را به صورت الفبائی تنظیم و چاپ کرده است، اگرچند در ترتیب الفبائی وی نیز پراکندگی‌هایی دیده می‌شود، بطوریکه واژه‌ای از حرف «آ» به حرف «الف» و از حرف «کاف» به حرف «گاف» و... راه یافته است.

بهر حال تصرف آقای برتلس در تصحیح و تنقیح مرآت عشاق باعث شده که از کیفیت و چگونگی نظم کتاب و ابواب و فصول واژه نامه مزبور بی اطلاع بمانیم، خاصه که از واژه نامه مرآت تا کنون نسخه دیگری بدست نیامده، و اصل نسخه برتلس نیز ناپدید شده است.^{۱۳} در حالیکه «رشف الالفاظ» دارای نظم تألیفی خاصی می‌باشد، بطوریکه خواننده ارجمند ملاحظه خواهد کرد، این واژه نامه متضمن مقدمه ایست در کیفیت واژه‌های اصطلاحی و استعاری صوفیه و لزوم تفسیر و تاویل آن، و مشتمل بر سه فصل به قرار زیر:

فصل اول — در اسامی معشوق و آنچه متعلق به اوست.

فصل دوم — در اسامی که میان عاشق و معشوق متداول است بر سبیل اشتراك.

فصل سوم — در کلماتی چند که مخصوص به عاشق و احوال

(۱۲) در سال ۱۳۵۶ رساله مزبور ضمیمه کتاب تصوف و ادبیات تصوف، تألیف ی. ۱.

برتلس و ترجمه سیروس ایزدی چاپ و منتشر شده است.

(۱۳) رك: مرآت عشاق ۱۶۵.

اوست، اگر چه بعضی را تعلق به معشوق است^{۱۴}.

نیز در هر فصل، مؤلف واژه‌ها را از نظر گاه قرابت و مناسبت پی در پی تعریف و تفسیر کرده، و تناسب استعمال و کاربرد آنها را در شعر شاعران منظور داشته است، از اینرو این واژه نامه از نظر تحقیقات و تتبعات و شناخت مشاکلها، مناسبها و اضداد حائز اهمیت تواند بود.

این نکته گفتنی است که تا کنون چه از نظر کتابشناسی و چه از دید نسخه شناسی واژه نامه‌های صوفیه بررسی و شناسانیده نشده، و مؤلفان این واژه نامه‌ها نیز ممتاز نگردیده‌اند. چنانچه نسخه‌هایی دیده شده که به رشف الالفاظ می‌ماند، و به عراقی و شبستری و سهروردی نسبت داده شده است^{۱۵}. بنابراین بررسی تاریخی اینگونه واژه نامه‌ها نیازمند زمان درازتر و شناسایی مخطوطات بیشتر است که تا کنون فهرست نشده است.

* مؤلف رشف الالفاظ

اسم مؤلف در مقدمه برخی از نسخه‌های رشف الالفاظ، حسین بن احمد تبریزی آمده است. اسماعیل پاشا در ایضاح المکنون اسم و لقب او را شرف الدین حسین بن احمد الفتی تبریزی نوشته، و آقای احمد منزوی به جای الفتی، فتی تبریزی خالیدی آورده است^{۱۶}. وی از رجال معروف سده هشتم بشمار می‌رود که متأسفانه ترجمه وی در مؤلفات عصری و متأخر کمتر دیده می‌شود. حسین تبریزی در سالهای ۷۳۰ و ۷۳۴

(۱۴) در کشف الظنون، ستون ۱۷۵۹ رساله ای به نام مفتاح الاسرار و مصباح الانوار به زبان ترکی معرفی شده که دارای سه فصل مزبور در واژه‌های صوفیه است. شاید رساله مزبور ترجمه ترکی همین رشف الالفاظ باشد.

(۱۵) رلک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد ۲، بخش ۱: ۱۱۷۶.

(۱۶) ایضاح المکنون ۱: ۵۷۳، فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۱۷۶. نیز رلک:

فهرست میکروفیلها ۱: ۴۱۱.

۷۶۱ هجری در مکه و مصر و قدس و عراق بوده، و نزد بزرگان از محدثان عصری علم حدیث خوانده و حدیث شنیده بوده است. در تصوف و عرفان تسلط کامل داشته، و چهل حدیث از احادیث نبوی را که در میان صوفیه معروف و متعلق به اسرار عرفانی بوده، برگزیده و احادیثی دیگر بر آن افزوده، و به شرح آنها موافق معاملات عرفانی و سیر و سلوک صوفیه پرداخته، و آن شرح را «مفتاح الكنوز و مصباح الرموز» نامیده است.^{۱۷} سال وفات مؤلف رشف الالفاظ معلوم نیست، ولی قراین چنین می‌نماید که نباید به پایان سده هشتم هجری رسیده باشد.

نام کتاب نیز مورد اختلاف نساخ و کتاب بوده است. در نسخه‌های موجود از این رساله، نام آن به صورتهای شرح الالفاظ، الحاظ فی کشف الالفاظ، اصطلاحات صوفیه، ریف الالفاظ و شرح الالفاظ آمده است.^{۱۸} ولی در دیباچه نسخه‌های کهن تر و در ایضاح المکنون^{۱۹} نام این رساله «رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ» مذکور است.

✽ معرفی نسخه‌ها و شیوه تصحیح

از این واژه نامه نسخه‌های زیادی، چه ناقص و چه کامل، در کتابخانه‌های جهان موجود است که برخی رؤیت و شناسانده شده. نگارنده از پنج نسخه کهن و معتبر این رساله در تصحیح و تنقیح این متن بهره برده است به قرار زیر:

۱- نسخه دا: نسخه ایست به خط نستعلیق ترکی ۱۲ سطری، در

(۱۷) ایضاح المکنون ۲: ۵۲۷، نیز رك: دانشمندان آذربایجان ۱۱۶.

(۱۸) رك: الذریعه ۲: ۱۲۱، فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۱۷۶-۱۱۷۷.

(۱۹) ج ۱ ص ۵۷۳.

مجموعه شماره (۲۶۲۰) ایا صوفیا، دارای چهارده برگ (۴۰-۵۴)، مورخ ۸۷۴. فیلم آن به شماره (۱۱۲) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.^{۲۰}

۲- نسخه آس: نسخه ایست به خط نسخ، خط احمد رومی، بدون تاریخ و ظاهراً همزمان با نسخه «دا» یا کمی پیشتر کتابت شده، دارای ۱۶ برگ ۱۲ سطری. این نسخه در کتابخانه آستان قدس نگهداری می شود.

۳- نسخه هت: نسخه ایست ضمیمه مجموعه بیاضی از قرن دهم هجری با خط نستعلیق خوش و عناوین شنگرفی بشیوه چلیپا. تا زمانی که نگارنده از این نسخه استفاده کرده است، نسخه در تملک یکی از هرویان بوده.

۴- نسخه دان: نسخه ایست با تاریخ ۲۷ رمضان، سنه ۱۲۳۲. فیلم آن به شماره (۳۳۷۰) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.

۵- نسخه مش: ضمیمه مجموعه ایست از کتب اهدایی سید محمد مشکوه به دانشگاه تهران که به شماره (۸۹۰) در کتابخانه دانشگاه نگهداری می شود. این نسخه به خط نستعلیق و بشیوه چلیپاست با عناوین شنگرفی، و پر غلط.

متن مصححه حاضر بر اساس این پنج نسخه آماده شده است. رسم الخط نسخه ها همانند نسخ قرن هشتم ونهم و یژگی خاصی نداشت، مگر اینکه میان «ك» و «گ» و «ج» و «چ» در کتابت فرقی گذارده نشده بود، و برخی از کلمات بر سر هم کتابت شده بود که ما در این

چاپ به صورت جداگانه و مطابق رسم الخط متداولِ امروز آنها را جدا ضبط کردیم. ارقام سمت راست واژه‌ها را نیز افزودیم، و تعلیقات و فهرس را هم بر اساس همین ارقام نموده ایم. والحمدلله اولاً و آخراً.

نجیب مایل هروی

۱۳۶۲-۲-۲۹

خورشیدی

رشف الالفاظ فى كشف الالفاظ (متن)

[دیباچه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس مرخدای را^۱ که دُرَرِ معانی را در تحتِ صور بیان^۳
و طرازِ حقایق را در پسِ پردهٔ مجازی^۵ نهان می کند^۶.

و درود بسیار و ستود بی شمار بر مهترِ کاینات و بهترِ
موجودات محمد مصطفی، صلی الله علیه و آله و سلم، باد،
و یاران و اصحاب و ازواجِ طاهرات او.

امّا بعد حقیر فقیر حسین بن احمد تبریزی، ختم الله عواقب
اموره بالخیر، می گوید: بایاد دانست که عالمِ معانی^۷ را

(۱) مش، هت: ستایش خداوندی را، دا: خدای را، آس: سپاس خداوندی.

(۲) دان، مش: در.

(۳) آس، هت: در تحت تصوّر بیان می کند. مش: در تحت صورت.. الخ.

(۴) آس، هت: اطوار.

(۵) دا: دقایق+ مجازی.

(۶) دا، دان، هت: می گرداند.

(۷) مش: بایاد دانستن که معانی.

ادراك نتوان کرد مگر در لباس صورت؛ زیرا که معانی از آنرو که معانی اند، لطیف اند، و وجود روحانی مادام که از کثرت صورت مجرّد باشد، ادراك بشری بدان راه نتوان برد؛ زیرا که قوّت ادراك بشریت یکی عقلی است و دیگر حسّی، و هر چه از انواع ادراکات و معلومات تقدیر کنند، بواسطه این دو آلت باشد.

امّا عقلی^۸ راتا قاعده در نوعی از صورت ممّهد نشود، او را ادراك و تمییز نباشد، چنانکه اگر وجود نقطه تقدیر نکنند، حروف موجود نباشد، و اگر حروف نبود، اسامی صورت نبندد، و اگر اسامی نبود، معانی مفهوم نشود، و امثال این اگر فردی تقدیر کنند، زوجیت معلوم نگردد.

و امّا حسّی؛ چون حرفی یا صوتی یا لونی یا طعمی گرم یا سرد نباشد، هیچ ادراك نکند. و عالم معانی و حقایق نه از این دو جنس است که معانی وقتی که مجرّد باشد، عقول و حواس را بدیشان راه نیست. فرد^۹: «درکوی وجود ماجرای عشق است.»

پس حکمت الهی تقاضای آن کرد^{۱۰} که هر معانی را در کسوت صورت فعل یا قول محسوس و معقول به عالمیان بنماید، تا به حوزه ادراك ایشان رسد.

(۸) آس، هت: عقل.

(۹) آس، دا، دان، مش: «فرد» نبود.

(۱۰) هت: تقاضا کرد.

امّا فعلی آنکه اسراء و عروج به حضرت او، جمله را، در اعمال نماز نهاد، چنانکه رسول، علیه الصلوة والسلام، فرمود: الصلّة معراج المؤمن^{۱۱}. و اسرار بسیار نیز در اعمال عبادات نهاد، تا بواسطه هر عبادتی که سالک بجای آرد، سرتی و حکمتی، که خدای خواسته است در آن عبادت، و از آن عمل او را مکشوف گردد، و آن کشف بواسطه آن عمل مخصوص تواند بود.

امّا قولی^{۱۲} آنکه معانی و حقایق بسیار و خواص بی شمار در هر ذکر و اسمی از اسماء خود و غیر خود که خاصیت و حقیقت آن معنی ظاهر نشود، الاّ به لفظ آن کلمه مخصوصه؛ و این مبین و مبرهن است. چو^{۱۳} حکمت واضع اسماء خود چنین اقتضا کرد که هر معنی را به صورت خاص مخصوص گرداند که بدان قایم باشد، و مفهوم گردد.

پس از این سبب طایران ذروه فلك و سایران زمره ملك، عالمان عامل آمل و عاملان فاضل کامل، شیر مردان وقت و حال و شهسواران میدان^{۱۴} قال، عاشقان حضرت قدس و ساکنان مسکن انس فرید الدین عطار و مولانا جلال الدین رومی از

(۱۱) هست: الایمان، مش: حدیث را ندارد.

(۱۲) هست: قول.

(۱۳) هست: چرا که.

(۱۴) هست: کوی.

مشاهدات وملاحظات در صور کلمات منظومه درر معانی به دست فیض بر همگنان نثار کرده اند، ونظر بر استعداد همگنان داشته، بقدر حوصله طالبان معانی را در صور نهاده اند در واضح ترین بیانی که قریب الفهم باشد تا مستفید توانند شد.

اما آنکه در اسامی اعضا وجوارح انسانی مقید کرده اند، از آنست که انسان در جمیع معلومات خود آنچه محاسن علم انسان است، بهتر تواند ادراک کردن که پیش علما وحکمای ظاهر مقرر است که عقل وحس چیزی را که از او غافل باشد نطلبند، وچیزی را که ملاحظه نکند آرزو نکند. چنانکه شاعر گوید:

(فرد)

من معترفم که شاهد دل معنیست

لیکن چه کنم که چشم صورت بین است

ومؤید این معنی آنست که رسول، علیه الصلوة والسلام، فرمود: ان الله خلق آدم علی صورته^{۱۵}. اما مولانا محمد غزالی^{۱۶} در شرح این حدیث داد سخن

(۱۵) هت: صورة. مش: خلق الله آدم علی صورته.

(۱۶) مش: امام همام امام جعفر علیه السلام.

داده است^{۱۷}، و شأن سلطنت وجود انسانی بیان نموده تا از آنجا راه به وجود واجب الوجود بتحقیق آرند نه بتقلید. چون ببلبلانِ سرمست و طاووسانِ «آلست» این صورت دیده‌اند، و چون در ترنم آمده‌اند، الفاظ «زلف» و «خال» را در سلك نظم کشیده، و هر یکی مظهر معنی عظیم کرده، و حقایق و دقایق را در این نمط نموده.

[امّا] اکثر مردم نظر بر ظاهر الفاظ می‌دارند، و از معانی بسبب^{۱۸} قصورِ دانش از حقایق الفاظ محروم می‌مانند، پس واجب بود این الفاظ را و اسامی را شرح کردن تا هر که شروع کند در ابیاتِ ایشان، داند که مقصود ایشان نه این الفاظِ ظاهره است، بلکه دانند که نظر ایشان تا کجا بوده است، و از این الفاظ مختصر معانی و حقایق بسیار خواسته‌اند^{۱۹}.

و این فقیر حقیر در این شروح شروع کرده، نام این مختصر را «رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ^{۲۰}» نهاد. ان شاء الله تعالی که از خطا مبرا و از زلل معرّا باشد، و سبب قربت و

(۱۷) آس، هت: داد داده است.

(۱۸) آس: بسبب + آنکه.

(۱۹) آس، هت: حقایق خواسته.

(۲۰) نام کتاب در نسخه‌ها مختلف است. در «مش» به نام رساله «اصطلاحات صوفیه»

آمده، در نسخه ناقص ملک به نام «ریف الالفاظ فی کشف الفاظ» خوانده شده، در بعضی نسخ به نام شرح «الالفاظ فی کشف الالفاظ» ضبط شده است.

وصلت ونجاح این شکسته گردد، وقبول طلاب کافه ارباب
قلوب گردد^{۲۱}.



(۲۱) مقدمه نسخه «مش» چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين. الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين. اما بعد بدانکه حضرت امام همام امام جعفر عليه السلام در بیان این که «خلق الله آدم على صورته» کشف استار نموده، و اسرار سخن را در بیان مراتب بر سبیل تمثیلات بیان کرده که «شعر»

سخن دانان سخن پرورده گویند بروی همدگر در پرده گسویند.
و استادان سخن نوای بلبان شراب «الست» که: «شعر»

پیش پس بارگه کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا
و عندلیبان گل بوستان ربوبیت را، که انسان است، دیده اند، و بیان حقایق و اسرار الهی را که در مظهر و مرآت صور انسانی ظاهر و هویدا شده به هزار دستان ادا نموده، و سالکان حقایق اسرار الهی به اشارات و الهامات فیض آن رموز اهل سلوک را پی برده اند که این عنادل بساتین در این رموز وساتین چه معنی می خواهند. زیرا که الفاظ «زلف و خط و خال» در سلك نظم کشیده اند، هر يك را مظهر معنی ساخته [تا از] حقایق بقدر شناخت خود محظوظ گردند، و اهل ظاهر نیز بی بهره نمانند.

و این بیان مرتب است به سه فصل:

فصل اول: [در اسامی] معشوق و کلمه ای چند که ابتدا کردن بدان ضرورت است تا مناسب کتاب باشد.

فصل دوم: در اسامی که میان عاشق و معشوق متداول است.

فصل سیم: در اسامی چند که مخصوص است به عاشق.

فصل اول^۱

دراسامی معشوق؛

وآنچه متعلق به اوست، کلمه‌ای چند که ابتدا کردن بدان ضرورت است تا مناسب کتاب باشد، وقاعده معلوم گردد.

۱- میل

رجوع را گویند به اصل خود، بی شعور^۲ و آگاهی از اصل و مقصد رجوع طبیعی. چون^۳ جمادات و طبایع اربعه که بی اختیار مایل^۴ مرکز خوداند. مثلاً آب که طالب مرکز خود است، و در مرکز هوا قرار ندارد، و آتش در مرکز هوا متوجه مکان خود است^۵.

(۱) آس: فصل، هت: فصل الاول.

(۲) مش: بی اختیار.

(۳) مش: رجوع را گویند به اصل خود بی اختیار، چون.

(۴) آس: مایل + اصول اند.

(۵) آس: «مرکز خوداند... مکان خود است» ندارد.

۲- مهر

میل است به اصل خود، با وجود علم و آگاهی از یافت لذت و در یافت مقصد^۶.

۳- آرزو

میل است به اصل خود با وجود علم و آگاهی از یافت آرزو و مقصد^۷.

۴- محبت

دوستی محض را گویند با حق تعالی بی سبب و علاقه ای با خلق^۸.

۵- محب

صاحب دوستی محض را گویند خاص با حق؛ عامتر از آنکه طلب مقارن آن^۹ باشد یا نه^{۱۰}.

۶- محبوب

مطلوب مطلق^{۱۱} را گویند، وقتی که آن مطلوب مطلق را مستغنی^{۱۲} از دوستی دانند بی هیچ قیدی.

(۶) آس، هت و چند نسخه دیگر «مهر» و تعریف آن نیامده، و شاید شباهت میان تعریف «مهر» و «آرزو» کاتبان را به حذف «مهر» و تعریف آن سوق داده است.

(۷) مش: از جهت دریافتن مقصود مایل. هت: «آرزو» و تعریف آن نبود.

(۸) آس: دوستی را گویند بی سببی و علاقه ای با حق تعالی، مش: ... گویند بی سبب و علاقه او با خلق.

(۹) مش: آنکه مقارن او.

(۱۰) آس: «یا نه» نبود، هت: یا نبُود.

(۱۱) آس: حق تعالی را گویند وقتی که مستغنی از دوستی دانند او را مطلقاً بی قیدی.

(۱۲) مش: مطلق مستغنی.

۷- طلب

جستن حق تعالی را گویند^{۱۳} مطلقاً، اعم^{۱۴} از آنکه او را^{۱۵} دوست دارند یا نه، بلکه بیشتر از راه عبدیت و معبودیت بود. و آن طلب به مقتضای استعداد ذاتی است بی مقصد طالب^{۱۶}.

۸- طالب

جوینده‌ای^{۱۷} را گویند که شعور به مطلوب خود حاصل کرده باشد، و قصد وصول داشته^{۱۸}؛ از راه عبدیت محمدت کمال، نه از روی دوستی^{۱۹}.

۹- مطلوب

حق تعالی را گویند^{۲۰}.

۱۰- عشق

دوستی حق را گویند با وجود طلب وجد تمام^{۲۱}.

(۱۳) مش: جستن محبوب بود.

(۱۴) آس، هت: عامتر.

(۱۵) آس: «او را» نبود.

(۱۶) مش: و آن مطلب بمقتضای استعداد ارادت است بی قصد طالب با وجود طلب وجد تمام.

(۱۷) آس، مش: جوینده.

(۱۸) آس، هت: عبارت «که شعور... داشته» نبود.

(۱۹) مش: عبارت «از راه عبدیت... دوستی» نبود.

(۲۰) مش: «مطلوب» و تعریفش را ندارد. هت: محبوب مطلق را گویند.

(۲۱) مش: در تعریف عشق گوید: «سرعت و حرارت طالب را گویند با وجود ملاحظه

مقصود خود هیچ آشنا را پروا نکند، والتفات نداشته باشد.» تعریف عشق، آنچنانکه در متن آمده، در نسخه مش در ذیل «قید» ضبط شده است.

۱۱- عاشق

جوینده حق تعالی را گویند با وجود طلب وجد تمام^{۲۲}.

۱۲- معشوق

حق تعالی را گویند^{۲۳}. از آن جهت که مستحق دوستی او است^{۲۴} از جمیع وجوه.

۱۳- شوق

انزعاج دل را گویند در طلب معشوق، قبل از یافتن او^{۲۵}؛ بشرطی که اگر معشوق را نیابد، عشق نقصان نپذیرد^{۲۶}، بلکه زیاده شود.

۱۴- اشتیاق

کمال انزعاج دل^{۲۷} را گویند در میل کلی و طلب^{۲۸} تمام، به حیثیتی که یافت و نیافت یکسان بود، و نه از یافت زیاده گردد^{۲۹}. و این اعلای مراتب محبت است که زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل^{۳۰} را بدو راه نیست؛ نه به اتصال و مشاهده زیاده گردد، و نه به افتراق و مهاجره نقصان پذیرد^{۳۱}.

(۲۲) آس، هت: تعریف «عاشق» نبود.

(۲۳) مش: گویند+ وقتی که طلب کند بجد تمام.

(۲۴) آس: دوستی است. (۲۵) مش، هت: «قبل از یافت او» نبود.

(۲۶) مش: نپذیرد. (۲۷) مش: «دل» نبود. (۲۸) آس: در طلب. مش، هت: و مطلب.

(۲۹) مش: عبارت «ونه از... گردد» نبود.

(۳۰) مش: «و تغییر و تبدیل» نبود.

(۳۱) مش: نه بانصال و مشاهده و نه به افتراق و مهاجره. آس: عبارت «نه به اتصال... پذیرد» نبود.

۱۵- حسن

جمعیت کمالات را گویند دريك ذات. واین جمعیت غیر حق را نبود^{۳۲}.

۱۶- جمال

ظاهر کردن کمالات معشوق است بجهت زیادتى رغبت وطلب عاشق^{۳۳}.

۱۷- جلال^{۳۴}

ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت استغنا ونفى غرور عاشق واثبات بیچارگی او و بزرگی خود^{۳۵}.

۱۸- لقاء

ظهور معشوق را گویند، چنانکه عاشق را یقین حاصل شود که اوست^{۳۶}.

۱۹- شکل

وجود حق تعالى را گویند^{۳۷} از جهت تعین و تقید^{۳۸}.

(۳۲) آس: عبارت «واین... نبود» ندارد.

(۳۳) مش: ظاهر کردن کمالات معشوق است از جهت استغنا از عاشق و نفی غرور عاشق واثبات بر بیچارگی او و بزرگی خود.

(۳۴) مش: نبود.

(۳۵) آس: بیچارگی خود و بزرگی معشوق.

(۳۶) هت: که دوست اوست.

(۳۷) هت: وجود مطلق را گویند.

(۳۸) مش: «از جهت... تقید» نبود.

۲۰- لطف

پروورش دادن^{۳۹} معشوق است مرعاشق را بطریق مواسات و مراقبت.

۲۱- ملاحظ

بی‌نهایتی کمالات الهی را گویند^{۴۰} که هیچ کس به نهایت آن نرسد^{۴۱}.

۲۲- ظرافت

ظهور انوار^{۴۲} است از راه مشاهده مجرد از ماده^{۴۳}.

۲۳- شنگی

احکام لوازم و طوابع انوار است از حضرت الهی در ماده^{۴۴}.

۲۴- شوخی

کثرت التفات را گویند، و سرعت در ورود را نیز گویند^{۴۵}.

۲۵- کرشمه

التفاوت را گویند^{۴۶}.

(۳۹) مش: «دادن» نبود.

(۴۰) مش: نهایت کمال معشوق را گویند.

(۴۱) مش: او نرسد تا مطمئن نشود.

(۴۲) هت: ظهور انوار را گویند... الخ.

(۴۳) مش: ظهور انوار را گویند از معشوق.

(۴۴) هت: تعریف «شنگی» را ندارد. مش: تشنگی: احکام تواضع را گویند اعم از

آنکه از جانب مطلوب بود یا طالب.

(۴۵) مش: تعریف «شوخی» را ندارد. آس: «را نیز گویند» نبود.

(۴۶) هت، مش: تعریف «کرشمه» را ندارد.

۲۶- شمایل

امتزاج جمالیات و جلالیات^{۴۷} را گویند.

۲۷- شیوه^{۴۸}

اندك جذبۀ الهی را گویند در هر حال^{۴۹} که سالک باشد^{۵۰}، لیکن بشرطی که گاه باشد^{۵۱} و گاه نباشد^{۵۲}، و سالک مغرور گردد، و مغلوب شود.

۲۸- مکر

غرور دادن معشوق است مرعاشق را؛ گاه بطریق قهر، و گاه بطریق^{۵۳} مهر و محبت^{۵۴}.

۲۹- فریب

استدراج مراتب عاشق را گویند که محبوب بطریق امتحان سازد^{۵۵}.

۳۰- وفا

عنایت ازلی را گویند بی واسطه عمل خیر و اجتناب از شر.

(۴۷) هت: جمال و جلال.

(۴۸) آس: شوه

(۴۹) مش: همه حال.

(۵۰) آس: باشد سالک، مش: «سالک» نبود.

(۵۱) هت، آس: لیکن گاه باشد.

(۵۲) مش: نباشد+ سالک را.

(۵۳) مش: گاهی به لباس.

(۵۴) آس: بطریق مخالفت.

(۵۵) آس: قربت: استدراج الهی را گویند. هت: تعریف «فریب» نبود.

۳۱- جفا

پوشانیدن دل سالک را گویند از معارف و مشاهدات^{۶۰}.

۳۲- جور

باز داشتن^{۶۱} سالک را گویند از سیر در عروج.

۳۳- ناز

قوت دادن معشوق است مرعاشق را در عشق^{۶۲}.

۳۴- خشم

ظهور صفات قهریه^{۶۳} را گویند از معشوق^{۶۴}.

۳۵- کین

تسلط^{۶۵} صفات قهریه^{۶۶} را گویند بر عاشق^{۶۷}.

۳۶- جنک

امتحانات الهی^{۶۸} را گویند به انواع بلاهای ظاهری

و باطنی.

۳۷- آشتی^{۶۹}

قبول اعمال و عبادات را گویند با وسائط قربت.

(۶۰) هت، مش: جفا: ترسانیدن دل را گویند از سیر در عروج.

(۶۱) هت: بار دادن.

(۶۲) آس: «در عشق» نبود.

(۶۳) آس، هت: قهری و قهر.

(۶۴) آس: «از معشوق» نبود.

(۶۵) مش: تسلیط.

(۶۶) هت، آس: قهر.

(۶۷) مش: از معشوق + بر عاشق.

(۶۸) مش: امتحانات معشوق.

(۶۹) مش، هت: صلح.

۳۸- قربت

قلت مسافت را گویند که میان عاشق و معشوق باشد. و آن از لوازم سلوک است نسبت به عاشق و معشوق^{۷۰}.

۳۹- پرده

موانعی را گویند که میان عاشق و معشوق باشد. و آن از لوازم طریق باشد نه از جهت عاشق و نه از جهت معشوق^{۷۱}.

۴۰- حجاب

موانعی را گویند که عاشق را از معشوق باز دارد بنوعی از انواع از جهت عاشق به حکم ارادت معشوق^{۷۲}.

۴۱- نقاب

موانعی را گویند که معشوق را از عاشق دور دارد^{۷۳}.

۴۲- بام^{۷۴}

کشف حجب^{۷۵} را گویند.

(۷۰) آس: تعریف قربت نبود. در پاورقی شماره (۵۵) همین فصل تعریف «قربت» به تعبیر «استدراج الهی را گویند» در آس آمده است. در هت تعریف «قربت» چنین است: در جت دادن عاشق را گویند بر اثر مجاهدت.

(۷۱) مش، هت: تعریف «پرده» نبود. قسمتی از تعریف مزبور با تعریف «قربت» نسخه مش شباهت دارد.

(۷۲) هت: تعریف «حجاب» نبود. مش از «بنوعی از انواع» تا «معشوق» را ندارد.

(۷۳) مش: تعریف «نقاب» نبود. آس: معشوق از عاشق باز دارد.

(۷۴) مش: نام.

(۷۵) مش: حجاب.

٤٣ - خانه

خودی خود را، که عینیت وجود است، گویند^{٧٦}. و آن طبیعی باشد؛ یعنی مهر کرده به مانند خانه که از انواع وجوهات در او بوده، و در بسته باشند، و مهر کرده^{٧٧}.

٤٤ - در^{٧٨}

مطاوعت سالک را گویند علی سبیل البصيرة.

٤٥ - مستوری

تقدیس کنه ماهیت الهی را گویند که از ادراك كافه عالَمیان پوشیده است^{٧٩}.

٤٦ - سیری^{٨٠}

بی نیازی الهی را گویند، بحسب «الله غنی عن العالمین»^{٨١}.

٤٧ - سرکشی

مخالفت ارادت و مراد سالک را گویند به حکم ارادت الهی.

٤٨ - تندى

رد کردن اعمال عاشق را گویند بسرعت^{٨٢}.

(٧٦) مش: «گویند» نبود.

(٧٧) آس، هت: عبارت «و آن طبیعی ... مهر کرده» نبود.

(٧٨) هت: دروازه

(٧٩) مش: فراغت از غیر الله را گویند که آن مقصود اصلی است.

(٨٠) آس، هت: تعریف «سیری» نبود. را در ذیل «تندی» دارد. مش: «بحسب ...

العالمین» نبود.

(٨١) آل عمران (٣): آیه ٣٧.

(٨٢) تعریف «تندی» در آس و هت بمانند تعریف «سیری - ٤٦» آمده، متن برابر مش.

۴۹- تیزی

رد کردن اعمال عباد را گویند^{۸۳}.

۵۰- سلطانی

جریان^{۸۴} اعمال واحوال را گویند بر عاشق^{۸۵}؛ چنانکه حکم ارادت اوست بر مقتضای اوامر^{۸۶}.

۵۱- امیری

ارادت جاری داشتن است بر سالک.

۵۲- حاکمی

اوامر شرعی را جاری کردن است بر سالک^{۸۷}.۵۳- دوستکامی^{۸۸}حصول جمیع صفات کمال است با وجود قدرت بر اظهار هر صفتی^{۸۹}.

۵۴- صفت

قهاری را گویند بر عاشق، چنانکه واردات الهی باشد، نه بر مقتضای ردّ و امر^{۹۰}.

(۸۳) مش: تعریف «تیزی» نبود.

(۸۴) مش: حاکم + جریان.

(۸۵) مش: احوال عاشق را گویند.

(۸۶) آس: ارادت بر مقتضای اوامر. مش، هت: «بر مقتضای اوامر» نبود.

(۸۷) مش: حاکمی: ارادت جاری کردن هر سالک است.

(۸۸) آس: دستگاه.

(۸۹) مش: بر اظهار آن.

(۹۰) آس: تعریف «صفت» نبود.

۵۵-سواری

احاطت واستیلاى الهى^{۹۱} را گویند.

۵۶-توانگری

حصول جمیع کمالات را گویند^{۹۲}.

۵۷-توانائی

صفت فاعلی مختار را گویند^{۹۳}.

۵۸-تاختن

اتیان جذبۀ^{۹۴} الهی را گویند بطریق قهر.

۵۹-ترکاناز

جذبۀ الهی را گویند وقتی که سلوك مقدم باشد^{۹۵} به زحمت و مشقت بسیار^{۹۶}، و کار گشاده نشود^{۹۷}؛ ناگاه جذبۀ ای در رسد، و کرده های وی^{۹۸} قبول کند، و باقی احوال او تمام شود^{۹۹}، و به مقصود رسد.

(۹۱) مش: احاطت استیلاى معشوق.

(۹۲) مش، هت: ... کمالات است.

(۹۳) مش: اختیار معشوق را گویند.

(۹۴) آس، مش: جذابه.

(۹۵) مش: بیان معشوق است بطریق قهر و جذبۀ الهی.

(۹۶) هت، مش: مجاهده بسیار.

(۹۷) مش: شود.

(۹۸) مش: از او.

(۹۹) مش: سازد، هت: کند.

۶۰- غارت

جذبۀ الهی را گویند بی واسطۀ سلوک و مجاهده.

۶۱- تاراج

سلب اختیار سالک را گویند در جمیع اعمال و احوال

ظاهری و باطنی.

۶۲- بیگانگی

استغنائی عالم احدیت^{۱۰۰} را گویند که به هیچ وجه مفتقر

به هیچ چیز نباشد^{۱۰۱}، و به هیچ چیز^{۱۰۲} مماثلت

و مشاهدت ندارد.

۶۳- آشنایی

تعلّق دقیقۀ ربوبیت را گویند که با همه موجودات پیوسته

است، چون تعلّق خالقیت به مخلوقیت^{۱۰۳}.

۶۴- تکبر

بی نیازی معشوق است از انواع اعمال سالک^{۱۰۴}.

۶۵- شهود

وجود مطلق را گویند، وقتی که سالک ملاحظه آن وجود

مطلق کند^{۱۰۵}.

(۱۰۰) مش: ربوبیت.

(۱۰۱) مش، هت: به هیچ وجه مقید نباشد.

(۱۰۲) مش: «به هیچ چیز» نبود.

(۱۰۳) آس: تعریف «آشنایی» نبود.

(۱۰۴) آس: بی نیازست از اعمال سالک.

(۱۰۵) آس، هت: «وقتی که ... کند» نبود.

۶۶- محله

متصف شدن را گویند به صفات کمال^{۱۰۶}.

۶۷- دیه

وجود مستعار را گویند که از پرتو وجود مطلق باشد^{۱۰۷}.

۶۸- کنج

مقام عبودیت را گویند بطریقی که تعین سلوک در او مرتفع باشد^{۱۰۸}.

۶۹- یار

صفت الهی^{۱۰۹} را گویند که ضروری کافه موجودات است، وهیچ اسم^{۱۱۰} موافق تر از این نیست مرسالك را در سلوك^{۱۱۱}؛ زیرا که کلمه توحید بدین اسم دایر است^{۱۱۲}.

۷۰- غمگسار

صفت رحمانی^{۱۱۳} را گویند که شمولی و عمومی دارد.

(۱۰۶) مش: محله: اتصاف محبوب است به صفات کمال در يك وقت.

(۱۰۷) آس، هت: تعریف «دیه» نبود.

(۱۰۸) مش: ... بطریقی که در مرتفع شود تعین.

(۱۰۹) مش: صفات صدیقی.

(۱۱۰) مش، هت: احوال.

(۱۱۱) آس، هت: «در سلوك» نبود.

(۱۱۲) مش: کلمه توحید گواه است بدین.

(۱۱۳) مش: رحیم.

۷۱- غمخوار

صفت رحیمی را گویند که خصوصیتی دارد به سالک^{۱۱۴}.

۷۲- مهربان

صفت ربوبیت را گویند^{۱۱۵}.

۷۳- دلدار

صفت با سطی را گویند بسر در محبت در دل^{۱۱۶}.

۷۴- دلبر

حق را گویند به صفت قبض، واندوه محبت در دل^{۱۱۷}.

۷۵- دلگشا

صفت فتاحی را گویند در مقام انس در دل سالک^{۱۱۸}.

۷۶- جانان

صفت قیومی را گویند که همه موجودات قایم به

اوست^{۱۱۹} که اگر این دقیقه^{۱۲۰} به موجودات نه پیوسته

بودی^{۱۲۱}، هیچیز^{۱۲۲} بقا نیافتی^{۱۲۳}.

(۱۱۴) آس، هت: «به سالک» نبود.

(۱۱۵) مش: تعریف «مهربان» نبود.

(۱۱۶) هت، مش: تعریف «دلدار» نبود.

(۱۱۷) مش: تعریف «دلبر» نبود.

(۱۱۸) آس: «سالک» نبود.

(۱۱۹) مش: بر اوست.

(۱۲۰) مش: اگر دقیقه.

(۱۲۱) مش: دقیقه از وجه موجودات نبود.

(۱۲۲) هیچیز = هیچ چیز.

(۱۲۳) مش: هیچ چیز در وجود بقا نیافتی.

۷۷- جان افزا^{۱۲۴}

صفت باقی را گویند که سالک در آن صفت بقا یابد^{۱۲۵}،
وفنا را بدو راه نبود.

۷۸- دوست

سبق محبت الهی را گویند بر محبت سالک^{۱۲۶}.

۷۹- قد استوار

استیلاى الهی را گویند که عروة الوثقى است^{۱۲۷}.

۸۰- قامت

سزاواری پرستش را گویند که هیچ کس را جز حق تعالی
آن سزاواری نیست^{۱۲۸}.

۸۱- زلف

غیب هویت حق را گویند^{۱۲۹} که هیچ کس را بدان راه
نیست.

۸۲- موی

ظاهر کردن^{۱۳۰} هویت را گویند، یعنی وجود را، که همه

(۱۲۴) مش: جانفزا.

(۱۲۵) آس: در آن صفت باقی ابدی بود.

(۱۲۶) مش: صاحب شبهه‌های محبت را گویند نسبت به سالک از جهت محبت سالک.

(۱۲۷) آس: استوا: استیلاى الهی را گویند.

(۱۲۸) مش: ... که به هیچ کس راست نیاید بجز حق تعالی.

(۱۲۹) آس، هت: غیب را گویند.

(۱۳۰) آس: «کردن» نبود.

کس را به معرفت ۱۳۱ وجود علم حاصل است.

۸۳- گیسوی

طریق طلب را گویند به علم هویت ۱۳۲ که حبل المتین عارف است ۱۳۳.

۸۴- خم زلف

معضلات ومشكلات اسرار الهی را گویند که سالک را در سلوک پیش آید، و به صعوبت هرچه تمامتر از او بگذرد؛ و مرشد کل و کامل مرسالک را در این امر واجب و لازم است تا به راه ضلالت نیفتد ۱۳۴.

۸۵- پیچ زلف

اصول حقایق و معارف را گویند، و آن اسماء سبعه اند ۱۳۵.

۸۶- تاب زلف

کتمان اسرار الهی را گویند ۱۳۶.

۸۷- سر

صفت مشیت و ارادت الهی را گویند.

(۱۳۱) مش: همه کس معرفت.

(۱۳۲) مش: بطریق هویت.

(۱۳۳) مش: که حبل المتین عبارت از اوست.

(۱۳۴) آس، هت: عبارات «که سالک را در سلوک... نیفتد» نبود.

(۱۳۵) مش: تعریف «پیچ زلف» نبود.

(۱۳۶) مش: تعریف «تاب زلف» نبود.

۸۸- پیشانی

ظهور ۱۳۷ اسرار الهی را گویند ۱۳۸.

۸۹- ابرو

اهمال کردن وسقوط سالک است ۱۳۹ از درجات، بواسطه تقصیری که از او صادر آید.

۹۰- کمان ابرو

عرض کردن ۱۴۰ سقوط است بر سالک، به سبب تقصیر، و باز به حکم عنایت ساقط کردن از درجه مقام ۱۴۱.

۹۱- ابروی خفته

سقوط سالک است از درجه مقام به سبب تقصیری که از وی رفته است ۱۴۲.

۹۲- طاق ابرو

اهمال و امهال کردن است ۱۴۳ در سقوط سالک ۱۴۴ از درجه مقام، به سبب تقصیر، و گذاشتن سالک در آن.

(۱۳۷) مش، هت: مظهر.

(۱۳۸) مش: گویند+ دریک محل.

(۱۳۹) آس، مش: اهمال کردن سقوط سالک است.

(۱۴۰) مش: مکان+ عرض کردن.

(۱۴۱) مش: عبارت «به سبب...مقام» نبود.

(۱۴۲) مش: تعریف «ابروی خفته» نبود. آس: عبارت «که از وی... است» نبود.

(۱۴۳) مش: مقام عالی عرض است نسبت به تقصیر سالک در آن.

(۱۴۴) هت: برسالک، مش: «سالک» نبود.

۹۳- مؤ

حجاب سالک است از رؤیت، به سبب^{۱۴۵} تقصیر در اعمال.

۹۴- چشم

صفت بصیری الهی را گویند.

۹۵- دیده

اطلاع الهی را گویند به جمیع احوال سالک از خیر و شر^{۱۴۶}.

۹۶- چشم سرمست^{۱۴۷}

ستر کردن^{۱۴۸} الهی را گویند از تقصیر^{۱۴۹} و خرده‌ای که از سالک در وجود آید.

۹۷- چشم خمار

ستر کردن تقصیر را گویند از سالک، لکن کشف آن بر ارباب کمال، که از او اکمل و اعلى و اجل باشد، دشوار نبود^{۱۵۰}.

(۱۴۵) مش: نسبت به.

(۱۴۶) مش: «از خیر و شر» نبود.

(۱۴۷) هت، مش: چشم مست.

(۱۴۸) مش: ستیزه کردن. آس: سنیر کردن.

(۱۴۹) مش: بر تقصیر.

(۱۵۰) آس: تعریف «چشم خمار» نبود مش: ... و اجل باشد به زبان ایشان چه انبیا

و اولیا باشند و چه نباشند.

۹۸- چشم آهوانه

تنبيه كردن الهى را گويند بر تقصير و خرده كه مرعاشق را
در وجود آمده باشد، بطريق امر^{۱۵۱}.

**

*

(۱۵۱) آس: تنبيه كردن الهى را گويند بر تقصيرات بطريق امر. مش: هيبت معشوق
را گويند بر تقصير و خرده كه مرعاشق را در وجود آمده باشد.

فصل دوم

دراسامیی که میان عاشق و معشوق

متداول است بر سبیل اشتراك^۱

۹۹- عشرت^۲

لذت اُنس است با حق، و سرور دل^۳ در آن.

۱۰۰- عیش

دوام حضور دل^۴ است با حق^۵ و فراغت تمام از غیر او.

۱۰۱- شراب.

غلبات عشق را گویند با وجود اعمالی که مستوجب

(۱) آس: اسامی که میان عاشق و معشوق دایر و مشترك است.

(۲) مش: شربت: لذت اخبار و استخبار وصال با نفس وصال را گویند که نسبت به عاشق

و معشوق باشد. هت: تعریف «عشرت» نبود.

(۳) آس: سرودل.

(۴) آس: «دل» نبود.

(۵) مش، هت: معشوق.

ملاّت بود^۶. واین صفتِ اهل کمال است که به وصال
رسیده باشند^۷.

۱۰۲- شراب خام

عشق^۸ ممزوج را گویند. یعنی مقارن عبودیت^۹.

۱۰۳- شراب پخته

عشق صرف مجرد از ماده را گویند^{۱۰}.

۱۰۴- شرابخانه

عالم ملکوت را گویند.

۱۰۵- می

وجود مطلق را گویند که ساری باشد نسبت به جمیع
موجودات^{۱۱}.

۱۰۶- میخانه

عالم لاهوت را گویند^{۱۲}.

(۶) مش: با وجودی که مستوجب ملاّت باشد.

(۷) آس، هت: واین اهل کمال را بود.

(۸) مش: عین.

(۹) هت، مش: «عبودیت» نبود.

(۱۰) مش: عشق صرف را گویند که مجرد از ماده باشد.

(۱۱) آس: «می»: غلبات عشق را گویند با جود اعمال که مقارن ملاّت باشد، واین اهل

کمال را باشد که خواهند در توسط سلوک^{۱۳} واین تعریف چونان تعریف شراب است. رک به
شماره ۱۰۱.

(۱۲) هت، مش: تعریف «میخانه» نبود.

۱۰۷- میکده

مقام مناجات را گویند به طریق محبت^{۱۳}.

۱۰۸- خمخانه

محیط تجلیات را گویند که عالم دل^{۱۴} است.

۱۰۹- باده

عشق سالک^{۱۵} را گویند وقتی که ضعیف باشد در بدایت سلوک. و این معنی^{۱۶} عوام را نیز باشد.

۱۱۰- ساقی

تجلی محبت را گویند که موجب سگراست^{۱۷}.

۱۱۱- جام

احوال را گویند.

۱۱۲- صراحی

مقام را گویند.

۱۱۳- خم

موقف را گویند.

۱۱۴- جرعه

اسرار و مقامات و احوال را گویند که در سلوک از سالک

(۱۳) هت: تعریف «میکده» نبود.

(۱۴) آس: عالم قلب.

(۱۵) آس: «سالک» نبود.

(۱۶) هت، آس: «معنی» نبود.

(۱۷) مش: ... که موجب بیهوشی در سلوک گردد.

پوشیده مانده باشد^{۱۸}.

۱۱۵- قَدْح

وقت را گویند^{۱۹}.

۱۱۶- مَسْتی

فرو گرفتن عشق است جمیع صفات درون را و بیرون را^{۲۰}.

۱۱۷- مَسْت خراب

استغراق سالک^{۲۱} را گویند بی هیچ انسی و هیچ وجهی^{۲۲}.

۱۱۸- نیم مَسْتی

آگاهی از استغراق را گویند، و نظر داشتن بر استغراق خود^{۲۳}.

۱۱۹- خرابات

خرابی بشریت را گویند^{۲۴}.

(۱۸) مش: جرعه: مقام سیر را گویند که سالک دریابد.

(۱۹) مش: قَدْح: وقتی را گویند که تجلی شود سالک را در سلوک.

(۲۰) آس: بیرون را از او سکر اول است. مش: صفات داخلی و خارجی را.

(۲۱) آس: «سالک» نبود. هت: سلاک.

(۲۲) مش: ... گویند بحسب صفات داخلی و خارجی مع قطع نظر از خود.

(۲۳) مش: تعریف «نیم مَسْتی» نبود.

(۲۴) هت: تعریف «خرابات» نبود. مش: خرابات مقام توحید را گویند.

۱۲۰- هشیاری

افاقت سالک^{۲۵} است از غلبه عشق، بحسب صفات اندرونی و بیرونی^{۲۶}.

۱۲۱- خمار

رجعت را گویند از مقام وصول بطریق امتناع^{۱۷}.

۱۲۲- رندی

قطع نظر سالک را گویند از انواع اعمال در طاعت^{۲۸}.

۱۲۳- فلاشی

معاشرت و مباشرت اعمال است، چنانچه اقتضای احوال است^{۲۹}.

۱۲۴- اوباشی

ترك ثواب است از طاعت، و ترك بیم از معصیت در غلبه محبت^{۳۰}.

۱۲۵- سرانجام

عشق ممزوج را گویند. یعنی که مقارن عبودیت

(۲۵) آس: «سالک» نبود.

(۲۶) مش: استقامت سالک را گویند بحسب صفات داخلی و خارجی، مع قطع نظر از خود.

(۲۷) مش: ... بطریق انقطاع و معاشرت اعمال، چنانکه اقتضای احوال باشد.

(۲۸) هت: تعریف «رندی» نبود. مش: قطع نظر سالک را گویند از احوال انواع طاعت

و اعمال.

(۲۹) مش: فلاشی: ترك ثواب سالک را گویند از طاعت و ترك ستم از معصیت در غلبه محبت.

باشد^{۳۱}.

۱۲۶- لا ابالی

باك نداشتن است از هر چه پیش آید، وکند، وگوید
در غلبات سلوك^{۳۲}.

۱۲۷- شمع

انوار اسرار حق را گویند^{۳۳} که در قنديل دل سالک
افروخته شود.

۱۲۸- شاهد

تجلّی را گویند در مراتب اعیان تنزلات ومظاهر
تجلیات^{۳۴}.

۱۲۹- تجلّی

مقام صنایع الهی را گویند که پیش نظر سالک باشد؛
وآن تجلّی می تواند که عالم کبری^{۳۵} باشد که محبوب
است، و می تواند که عالم صغری باشد که این عالم

(۳۰) مش: تعریف مزبور ذیل قلاشی آمده. رك: به شماره (۱۲۳)، و بجای آن در تعریف او باشی آمده است: باك نداشتن از جهد است از هر چه پیش آید، وکند، وگوید در غلبات سلوك.

(۳۱) آس: تعریف «سرانجام» نبود.

(۳۲) هت: تعریف «لا ابالی» نبود، مش: تعریف «لا ابالی» ذیل «قلاشی» آمده. رك:

به شماره (۱۲۴)، و تعریف «لا ابالی» را ندارد.

(۳۳) آس: نور الله را گویند.

(۳۴) آس: تجلّی را گویند. مش: صاحب تجلّی را گویند که در مقام انس باشد.

(۳۵) مش: عالم کبر.

محسوس است؛ و هر کدام که منظور سازد، وسیله مقصود او شود، و او را به مقصود رساند بطریق علم الیقین^{۳۶}.

۱۳۰- نقل

مباشرت و کشف معانی و اسرار را گویند^{۳۷}.

۱۳۱- کباب

پرورش دل را گویند، و امتحانات سالک را در

سلوک^{۳۸}.

۱۳۲- صبحی

محدثه^{۳۹} را گویند که سالک را حاصل شود در مقام

خلوت^{۴۰}.

۱۳۳- غبوقی

مسامره را گویند^{۴۱}.

۱۳۴- صبح

طلوع اوقات و احوال را گویند که از افق عالم غیب سر

برآرد، و ظلمات تعینات را در دل سالک بزدايد^{۴۲}.

(۳۶) آس: تعریف «تجلی» نبود.

(۳۷) مش، هت: تعریف «نقل» نبود.

(۳۸) مش: در امتحانات، آس: «و امتحانات ... سلوک» نبود.

(۳۹) مش: محدثه معنی.

(۴۰) آس: «که سالک ... خلوت» نبود.

(۴۱) هت، مش: تعریف «غبوقی» نبود.

(۴۲) مش: تجلی حالی از حالات را گویند که به سالک در سلوک حاصل شود. آس: «که

از افق ... بزدايد.» نبود.

۱۳۵- بامداد

بدایت^{۴۳} احوال را گویند^{۴۴}.

۱۳۶- شبانگاه

نهایت مقام سالک^{۴۵} را گویند.

۱۳۷- روز

تتابع انوار را گویند^{۴۶}.

۱۳۸- شب

مقام عالم غیب وعالم جبروت را گویند^{۴۷}.

۱۳۹- شب قدر

بقای^{۴۸} سالک را گویند در عین استهلاك به وجود حق

تعالی^{۴۹}.

۱۴۰- شب یلدا

نهایت الوان وانوار را گویند که سواد اعظم است^{۵۰}.

۱۴۱- عید

مقام جمع را گویند^{۵۱}.

(۴۳) آس: بدهت، هت: تعریف «بامداد» نبود.

(۴۴) هت: گویند که+ که باعث ترقی سالک گردد.

(۴۵) آس: «سالک» نبود.

(۴۶) مش: جامع احوال سالک را گویند.

(۴۷) مش: تعریف «شب» نبود.

(۴۸) مش: فناء.

(۴۹) آس: «حق تعالی» نبود.

(۵۰) مش: فناء الوان وصفات سالک را گویند که سواد اعظم است.

(۵۱) هت: تعریف «عید» نبود. مش: مقام جمیع صفات کمال حق را گویند.

۱۴۲- نوروز

مقام اوّل ظهور مصنوعات حق را گویند^{۵۲}.

۱۴۳- کفر

تاریکی مقام تفرقه را گویند که سالک را از راه ببرد^{۵۳}.

۱۴۴- کافر

صاحب اعمال^{۵۴} تفرقه را گویند. یعنی مغ بچه را که سالک را از ملاحظه مقصود باز دارد، و به خود مشغول دارد، و تفرقه افتد میان سالک و مقصود اصلی با وجود ملاحظه این کافر^{۵۵}.

۱۴۵- ترسابچه

نتیجه حال تجلی را گویند مطلق از تقید باحد التجلین؛ و آن شهود متجلی است^{۵۶}.

۱۴۶- ذّیر

عالم انسانی را گویند^{۵۷}.

۱۴۷- کلیسیا

عالم حیوانی را گویند.

(۵۲) آس: تعریف «نوروز» نبود.

(۵۳) مش: برد. آس: «که... ببرد» نبود.

(۵۴) مش: مقام.

(۵۵) هت، آس: «یعنی مغ بچه را... این کافر.» نبود.

(۵۶) مش: تعریف «ترسابچه» نبود.

(۵۷) مش، هت: تعریف «ذّیر» نبود.

۱۴۸- چلیبا

عالم طبایع را گویند.

۱۴۹- ناقوس

یاد کردن مقام تفرقه را گویند^{۵۸}.

۱۵۰- زَنَار

استظهار را گویند به حبل متین توحید ذاتی.

۱۵۱- بت

مقصود ومطلوب سالک^{۵۹} را گویند^{۶۰}.

۱۵۲- غواصی

سلوک کردن سالک را گویند که به معاونت مرشد کامل باشد، وآن سلوک آفاقی وانفسی، وکشف آفاق وانفس وجميع موجودات است^{۶۱}.

۱۵۳- دریا

عالم انسان کامل است که چندین اشیاء در دریاى وجود است، وخبتر از او در دریا هیچ نبود. مثلاً هیچ مخلوق از موجودات به انسان کامل نرسد از جهت شرافت و بزرگی و خوبی و قدر و مرتبه^{۶۲}.

(۵۸) مش: مقام جمع کردن تفرقه را گویند.

(۵۹) آس: «سالک» نبود.

(۶۰) مش: گویند+ در معرفت حق.

(۶۱) آس: تعریف «غواصی» نبود.

(۶۲) آس: تعریف «دریا» نبود.

۱۵۴- توبه

باز گشتن از چیزی ناقص ونزول ۶۳ به چیزی کامل
وعالی را گویند ۶۴.

۱۵۵- ایمان

در یافتِ حق را گویند ۶۵.

۱۵۶- اسلام

متابعت سالک است در او امر و نواهی حق در شرع ۶۶.

۱۵۷- دین

اعتقادی را گویند که از مقام تفرقه سر بر کرده
[باشد] ۶۷.

۱۵۸- زهد

اعراض را گویند از زیادتى و فضول دنیاوی ۶۸.

۱۵۹- عبادت

جهاد سالک را گویند ۶۹.

(۶۳) آس: نازل.

(۶۴) آس: «را گویند» نبود. تعریف توبه در «مش» چنین است: رجوع سالک را گویند
از مرتبه ناقص و رجوع به مرتبه عالی.

(۶۵) مش: اطمینان سالک را گویند در معرفت حق.

(۶۶) آس: متابعت اعمال را گویند.

(۶۷) هت: تعریف «دین» نبود، مش: طریق را گویند که سالک را به مطلوب اصلی برساند.

(۶۸) مش: پاکی صفات را گویند از اخلاق ذمیمه ظاهر و باطن و اتصاف به صفات پاکیزه

که رضای محبوب باشد.

(۶۹) مش: قطع التفاوت غیر محبوب را گویند با امساک به محبوب.

۱۶۰- نماز

مطاوعت را گویند^{۷۰}.

۱۶۱- روزه

قطع توجهات وامساك التفات را گویند از آنچه جز حق باشد^{۷۱}.

۱۶۲- زكات

ترك وايثار را گویند وتصفيه را^{۷۲}.

۱۶۳- كعبه

مقام وصلت^{۷۳} را گویند.

۱۶۴- حج^{۷۴}

سلوك را گویند الى الله^{۷۵}.

۱۶۵- بیابان

طریق دقایق را گویند.

۱۶۶- طاعات^{۷۶}

معارف الهی را گویند كه سالك را حاصل شود^{۷۷}.

(۷۰) هت، مش: نماز وتعریف آن نبود.

(۷۱) مش: تعریف «روزه» نبود، آس: قطع وامساك را گویند بغیر از غیر.

(۷۲) مش: ايثار تصفيه را گویند در سلوك.

(۷۳) مش: وصل. هت: اتصال.

(۷۴) آس: حجاز

(۷۵) مش: سلوك را گویند كه سالك در آن به وصال برسد.

(۷۶) آس: طامات، مش: طاعت.

(۷۷) آس: «كه سالك را حاصل شود.» نبود.

۱۶۷- خرقه

صلاحیت وسلامت صورت ظاهر را گویند^{۷۸}.

۱۶۸- سجاده

یقین ظاهر را گویند^{۷۹}.

۱۶۹- فروختن

ترك تدبیر واجتهاد را گویند^{۸۰}.

۱۷۰- گرو کردن

تعلیم وجود خود را گویند به حکم مقادیر.

۱۷۱- پاییز

مقام جمود را گویند^{۸۱}.

۱۷۲- زمستان

مقام قبض را گویند.

۱۷۳- بهار

مقام بسط را گویند در قطع علایق.

۱۷۴- تابستان^{۸۲}

مقام قطع معارف وحقایق را گویند.

(۷۸) مش: تعریف «خرقه» نبود.

(۷۹) مش: مقام یقین سالک را گویند که در عین مشاهده سالک باشد.

(۸۰) مش: ترك تدبیر را گویند به حکمت مقادیر.

(۸۱) هت: تعریف «پاییز» نبود.

(۸۲) هت: تارستان.

۱۷۵- گلزار

دلگشائی را گویند^{۸۳}.

۱۷۶- بستان

محل گشادگی را گویند عام تر از آنکه به چیزی
مخصوص باشد^{۸۴}.

۱۷۷- گل

نتیجه علم را گویند که در دلِ سالک^{۸۵} پیدا شود.

۱۷۸- سرو

علو مرتبه را گویند^{۸۶}.

۱۷۹- لاله

نتیجه معارف را گویند که به مشاهده کشد^{۸۷}.

۱۸۰- نرگس

نتیجه علم را گویند که در عمل پیدا شود^{۸۸}.

۱۸۱- سبزه

عین معرفت^{۸۹} را گویند.

(۸۳) مش: مقام گشادگی سالک را گویند در معارف.

(۸۴) مش: بستان: مقام بسط را گویند.

(۸۵) آس: «سالک» نبود.

(۸۶) مش، هت: تعریف «سرو» نبود.

(۸۷) مش: «که به مشاهده کشد.» نبود.

(۸۸) مش، هت: تعریف «نرگس» نبود.

(۸۹) مش: اعیان معرفت.

۱۸۲- ربحان

نور را گویند که از غایت تصفیه از ریاضات در دل
حاصل شود^{۹۰}.

۱۸۳- نشو

ترقی سالک را گویند در سلوک^{۹۱}.

۱۸۴- نما

عزت یافتن سالک را گویند در سلوک^{۹۲} از پرورش
الوهیت.

۱۸۵- زردی

صفت سلوک را گویند^{۹۳}.

۱۸۶- سرخی

سالک را گویند^{۹۴}.

۱۸۷- سبزی

کمال مطلق را گویند که متحد شده باشد به وحدت
حقیقی که حق است^{۹۵}. و باقی گلها را به رنگ قیاس

(۹۰) مش: فرح را گویند که سالک را پیدا شود از غایت تصفیه دل.

(۹۱) آس: «در سلوک» نبود.

(۹۲) هت، آس: «در سلوک» نبود.

(۹۳) آس: ضعف را گویند.

(۹۴) مش، هت: تعریف «سرخی» نبود.

(۹۵) آس: «که متحد شده... است» نبود.

کنند و مناسبت مرعی دارند^{۹۶}.

۱۸۸- ابر

حجابی را گویند که مانع وصول^{۹۷} بود به واسطهٔ
اجتهادی که می‌نماید^{۹۸}.

۱۸۹- باران

رحمت را گویند^{۹۹}.

۱۹۰- سیل

غلبهٔ احوال دل را گویند که از فرح باشد^{۱۰۰}.

۱۹۱- نسیم

یاد آورد عنایت را گویند.

۱۹۲- بوی

اگهی را گویند از علاقه پیوستگی که در اصل بوده
است^{۱۰۱}.

۱۹۳- مطرب

آگاه کننده را گویند در طریق^{۱۰۲}.

(۹۶) مش: و باقی گلها را مناسبت به رنگ او مرعی دارند.

(۹۷) آس: به سبب وصول. مش: وصول + سالک.

(۹۸) مش: بواسطهٔ اجتهاد دریابد.

(۹۹) مش: غلبه عنایات را گویند که در احوال سالک حاصل شود از فرح و ترج.

(۱۰۰) مش: تعریف «سیل» نبود. و نزدیک به تعریف «سیل» در نسخهٔ مش ذیل «باران»

آمده است. رک: به شماره ۱۸۹.

(۱۰۱) آس: اگهی و پیوستگی را گویند که در اصل بوده است.

(۱۰۲) هت: تعریف «مطرب» نبود.

۱۹۴- نای

پیغام ۱۰۳ محبوب را گویند در حجاب رقیق ۱۰۴.

۱۹۵- دف

طلب معشوق را گویند مرعاشق را ۱۰۵.

۱۹۶- ترانه

راز محبت را گویند که از معشوق به عاشق رسد ۱۰۶.
واگر کسی را دقت نظر باشد يك ساز را به معنی كشد،
علی الانفراد روا باشد. و این مقدار از روی اقتصار گفته
شد، ليك اسامی که در این رساله آورده شد به تأویل
حاجت دارد، و آنچه غیر اینهاست، بر ظاهر رانند که
معنی صحیح باشد، و بیشتر به خاطر متعلق باشد ۱۰۷.

۱۹۷- چشم شهلا

ظاهر کردن کمالات و علو ۱۰۸ مرتبه سالک ۱۰۹ است.

۱۹۸- چشم ترك

ستر کردن کمالات ۱۱۰ و احوال و علو مرتبه سالک ۱۱۱ را

(۱۰۳) مش: مقام.

(۱۰۴) هت، مش: حجاب دقیق.

(۱۰۵) هت: مرعاشقش را.

(۱۰۶) آس: «که از... رسد» نبود. مش: که به سالک از محبوب رسد.

(۱۰۷) مش: «ليك اسامی... باشد.» نبود.

(۱۰۸) آس: علوم، هت: علی.

(۱۰۹) مش: «سالک» نبود.

(۱۱۰) مش: کمالات+ است.

(۱۱۱) هت: احوال+ سالک.

گویند از خودی خود و غیر او، واو را جز خدای نداند،
و این کمال مستور سالک^{۱۱۲} است.

۱۹۹- چشم نرگس

ستر احوال و کمالات و علو مرتبه سالک را گویند^{۱۱۳}.
چو مردم دانند که او ولی است، واو نداند؛ و نیز خود
داند که او قطب است، و مردم او را ندانند، و این اقدم
و اعلی از اوّل است.

۲۰۰- روی

مراتب^{۱۱۴} تجلی را گویند در ماده دنیی، در خواب باشد
یا در حالت بی خودی^{۱۱۵}.

۲۰۱- ماه روی

مظهر تجلیات را گویند در خواب یا در بیداری یا در
میانه هر دو^{۱۱۶}.

۲۰۲- چهره

تجلیات را گویند که سالک به کیفیت آن مطلع شود، و
علم او در او باقی ماند^{۱۱۷}.

(۱۱۲) آس: «سالک» نبود.

(۱۱۳) مش: سیر احوال و علو مرتبه را گویند.

(۱۱۴) مش: مظهر.

(۱۱۵) هت: حال خودی.

(۱۱۶) آس: تعریف «ماه روی» نبود، مش: ... گویند در ماده یا در خواب یا در بیداری.

(۱۱۷) هت: تعریف «عقل» نبود.

۲۰۳- بخ

تجلیات ۱۱۸ محض را گویند.

۲۰۴- چهره گلاگون

تجلیات ۱۱۹ غیر مادی را گویند در خواب یا در

حالت ۱۲۰ بی خودی.

۲۰۵- خال سیاه

عالم را گویند ۱۲۱.

۲۰۶- خط سبز

عالم برزخ را گویند.

۲۰۷- خط سیاه

عالم غیب الغیب را گویند ۱۲۲.

۲۰۸- لب

کلام را گویند ۱۲۳.

۲۰۹- لب لعل

بطون کلام را گویند ۱۲۴.

(۱۱۸) مش: تجلی.

(۱۱۹) آس، مش: «تجلیات» نبود.

(۱۲۰) مش: «حالت» نبود.

(۱۲۱) مش: خال سیه: قصور سالک را گویند در ماده سلوک.

(۱۲۲) مش، هت: تعریف «خط سیاه» نبود.

(۱۲۳) هت: تعریف «لب» نبود.

(۱۲۴) مش: تعریف «لب لعل» نبود.

۲۱۰- لب شکرین

کلام منزل را گویند که بواسطه باشد؛ انبیا را بواسطه
ملك^{۱۲۵}، واولیا را بواسطه تصفیة ظاهر و باطن^{۱۲۶}.

۲۱۱- لب شیرین

کلام بی واسطه را گویند به شرط ادراك وشهود^{۱۲۷}.

۲۱۲- دهان

صفت متکلم را گویند.

۲۱۳- دهان کوچک

صفت متکلمی را گویند به طریق تقدیس از فهم و وهم
انسانی^{۱۲۸}.

۲۱۴- سخن

اشارت وانتباه^{۱۲۹} الهی را گویند مطلقاً.

۲۱۵- سخن شیرین^{۱۳۰}

اشارت الهی را گویند انبیا را^{۱۳۱} به واسطه وحی، واولیا
را به واسطه الهام.

(۱۲۵) مش: بواسطه وحی والهام.

(۱۲۶) آس: «ظاهر و باطن» نبود.

(۱۲۷) مش: مظهر کلام بی واسطه را گویند.

(۱۲۸) مش: دهان شکرین: مظهر کلام را گویند بطریق بعد از فهم وهم انسانی.

(۱۲۹) مش: انبای.

(۱۳۰) هت، مش: سخن شیرین وچرب.

(۱۳۱) آس: «انبیا را» نبود.

۲۱۶- در سخن

کشف اشارت الهی را گویند در ماده و غیر ماده، و در محسوس و در معقول ۱۳۲.

۲۱۷- سخن چرب

گوهر اشارت مدرک در محسوس و ماده را گویند ۱۳۳.

۲۱۸- زبان

امر را گویند.

۲۱۹- زبان شیرین

امری را گویند که موافق تقدیر باشد.

۲۲۰- زبان چرب

امری را گویند که موافق طبع سالک بود.

۲۲۱- زبان تلخ

امری را گویند که موافق تقدیر نباشد ۱۳۴.

۲۲۲- زنج

محلّ ملاحظه و مشاهده را گویند.

۲۲۳- سیب زنج

علم واضح را گویند که سالک را از مشاهده پیدا شود ۱۳۵.

(۱۳۲) هت: تعریف «در سخن» نبود. مش: ... گویند به غیر ماده در محسوس و در معقول.

(۱۳۳) هت، مش: تعریف مستقلی برای «سخن چرب» ندارد. اما ذیل سخن شیرین و چرب»

تعریفی دارد. رک: به شماره (۲۱۵).

(۱۳۴) آس: پاسخ قهری سالک را گویند. مش: قهر راسخ را گویند نسبت به سالک.

(۱۳۵) آس: ... گویند از مشاهده.

۲۲۴- چاه زنج

مشکلات اسرار مشاهده را گویند^{۱۳۶}.

۲۲۵- غیب

مقام کشف حقایق را گویند.

۲۲۶- بنا گوش

دقیقه سلسله اعتصام خلایق را گویند به حضرت الوهیت، به طریق کرم^{۱۳۷}.

۲۲۷- دوش

صفت کبریائی حق را گویند.

۲۲۸- سینه

صفت عظمت الهیت^{۱۳۸} را گویند.

۲۲۹- قفا

صفت احتجاب حق را گویند از سالک.

۲۳۰- بر

صفت ربوبیت را گویند.

۲۳۱- میان

مانعی را گویند که میان طالب و مطلوب^{۱۳۹} مانده باشد

(۱۳۶) مش، هت: اسرار را گویند که سالک را در حال سلوک پیش آید.

(۱۳۷) مش: بنا گردن: سلسله اعتصام را گویند که سالک را پیدا شود نسبت به حضرت

واجب الوجود بطریق فیض کلمات. هت: تعریف «بنا گوش» نبود.

(۱۳۸) مش: الهی.

(۱۳۹) مش: عاشق و معشوق.

در مقام حجاب^{۱۴۰}.

۲۳۲- میان باریک

حجاب وجود سالک را گویند وقتی که دیگر هیچ
حجاب نمانده باشد.

۲۳۳- موی میان

وقت نظر سالک را گویند به رفع^{۱۴۱} حجاب از خودی
و غیره^{۱۴۲}.

۲۳۴- دست

صفت قدرت را گویند.

۲۳۵- ساعد

صفت قوّت^{۱۴۳} را گویند.

۲۳۶- انگشت^{۱۴۴}

صفت احاطت را گویند.

۲۳۷- بازو

مشیت^{۱۴۵} را گویند.

۲۳۸- هدیه

نبوّت و ولایت را گویند.

(۱۴۰) آس: ... باشد از سیرو مقام و حجاب.

(۱۴۱) آس: بر قطع.

(۱۴۲) مش: حجاب نظر سالک را گویند در وقتی که رقیق باشد.

(۱۴۳) مش: قدرت.

(۱۴۴) مش: پنجه.

(۱۴۵) مش: مشیت + خلق.

۲۳۹- بعثت^{۱۴۶}

آثاروحی یا الهام را گویند^{۱۴۷}.

۲۴۰- سلام

درود ومحمدت را گویند.

۲۴۱- پیام^{۱۴۸}

اوامرونواهی را گویند که خلاق بدان عمل کنند، واین
به طریق وجوب باشد^{۱۴۹}.

**

*



(۱۴۶) مش: بهشت. ظاهراً «بهشت» درست است.

(۱۴۷) آس: وحی را گویند یا الهام.

(۱۴۸) مش: جام. هت: تعریف «پیام» نبود.

(۱۴۹) مش: «که خلاق... باشد» نبود.

فصل سوم

در کلماتی^۱ چند که مخصوص به عاشق و احوال
اوست^۲، اگر چه بعضی را تعلق به معشوق است^۳

۲۴۲- وصال

مقام وحدت^۴ را گویند مع الله در سرّاً و ضرّاً.

۲۴۳- کنار

در یافت اسرار و دوام مراقبت آن را گویند^۵.

۲۴۴- بوس

استعداد قبول کیفیت کلام را گویند؛ علمی و عملی

(۱) آس: الفاظ.

(۲) هت، مش: «واحوال اوست» نبود.

(۳) آس: اگر چه بعضی به معشوق تعلق دارد.

(۴) آس: او مقام وحدت. مش: اتحاد+ سالک را گویند به مطلوب در سرّاً و ضرّاً.

(۵) هت، مش: دریافت اسرار را گویند.

باشد، یا صوری و معنوی^۶.

۲۴۵- فراق

غیبت سالک را گویند از مقام وحدت^۷.

۲۴۶- هجران

التفاوت به غیر حق را گویند، درونی باشد یا بیرونی^۸.

۲۴۷- غم

اهتمام طلبِ معشوق را گویند^۹.

۲۴۸- اندوه

حیرت را گویند در کاری که سببِ آن^{۱۰} نداند.

۲۴۹- غمکده

مقام ستر را گویند^{۱۱}.

۲۵۰- وجدان، وفقدان، و حزن^{۱۲}

حالتی را گویند^{۱۳} که در دل پدید آید بعد از مفارقت،

(۶) مش: قبول استعداد سالک را گویند نسبت به مطلوب سالک، یعنی استعداد سالک را به مطلوب او قبول کند. و آن استعداد علمی و عملی و قولی و فعلی است.

(۷) مش: ... مقام وحدت+ با توجه کلی به مطلوب.

(۸) آس: التفات به غیر حق درونی و بیرونی را گویند. مش: به غیبت ماندن سالک است از مقام وحدت به انواع درد و بلا.

(۹) مش: ... گویند+ که نزدیک مأیوس شدن باشد از مطلوب.

(۱۰) آس: «سبب آن» نبود.

(۱۱) آس: تعریف «غمکده» نبود. مش: مقام ستوران را گویند.

(۱۲) مش: ... حزن+ و خوف.

(۱۳) مش: آن را گویند.

و باعث طلب شود به اهتمام تمام^{۱۴}.

۲۵۱- کلبهٔ احزان

وقت حزن را گویند که به سبب فقدان معشوق [رخ
بنماید]^{۱۵}.

۲۵۲- محنت

زحمات و آلامی^{۱۶} را گویند که از معشوق به عاشق
رسد، اختیاری [باشد] یا غیر اختیاری.

۲۵۳- بندگی

مقام تکلیف را گویند.

۲۵۴- آزادی

مقام حریت را گویند^{۱۷}.

۲۵۵- دیوانگی

استیلای احکام عشق^{۱۸} را گویند بر صفات عاشق، بر
اعمال که مقام محفوظ است^{۱۹}.

(۱۴) مش: ... تمام + و متألف از معارف.

(۱۵) آس: تعریف «کلبهٔ احزان» نبود. مش: «که به سبب... رخ بنماید» نبود.

(۱۶) آس: آلام. مش: زحمتی را گویند.

(۱۷) مش: مقام آثار تفاوت معشوق را گویند در حالی که عاشق اقدام کند که با وجود او به

او قولاً و فعلاً.

(۱۸) مش: مقام استیلای عشق. هت: مقام عشق.

(۱۹) مش، هت: «که مقام محفوظ است.» نبود.

۲۵۶- مدهوشی

استهلاک ظاهر و باطن را گویند در عشق^{۲۰}.

۲۵۷- بیهوشی

مقام طمس [وفنا] را گویند که مقام محو اول است.

۲۵۸- خرابی

قطع تصورات و تدبیرات عقل را گویند^{۲۱}.

۲۵۹- بی‌نوبی^{۲۲}

تجرّد را گویند از اعمال ظاهر و احوال باطن وعدم تقید به طرفی^{۲۳}.

۲۶۰- فقر

خلوّ کلی را گویند^{۲۴}.

۲۶۱- سعادت

خواندن ازلی را گویند.

۲۶۲- شقاوت

راندن ازلی را گویند.

(۲۰) مش، هت: استیلاى عشق را گویند بر ظاهر و باطن سالک.

(۲۱) مش: مقام شهود سالک را گویند وقتی که با خود آید و دریابد، و قطع تصرفات سالک گویند در سلوک.

(۲۲) آس: بی‌نواهی.

(۲۳) هت: تعریف «بی‌نوبی» نبود.

(۲۴) مش: خلوّ استعداد سالک را گویند بکلّ.

۲۶۳- دوری

شعوری به معارف کیفیات عالم تفرقه و دقایق^{۲۵} آن را
گویند.

۲۶۴- نزدیکی

شعوری به معارف اسماء و صفات و افعال الهی را
گویند^{۲۶}. و دوری مقابل نزدیکی است، به معنای
مقابل این حمل توان کرد^{۲۷}.

۲۶۵- میدان

مقام شهود را گویند.

۲۶۶- چوگان

تقدیر جمیع امور را گویند به طریق قهر و جبر^{۲۸}.

۲۶۷- گوی

مجبوری^{۲۹} و مقهوری سالک را گویند در تحت حکم
تقدیر^{۳۰}.

۲۶۸- تظلم

استعانت و استعاذت بردن است به حضرت الهی، یا از

(۲۵) مش: «ودقایق» نبود.

(۲۶) مش: اتصاف دائمی افعال الهی را گویند.

(۲۷) هت، آس: «ودوری... کرد.» نبود.

(۲۸) مش: جبر+ نسبت به سالک.

(۲۹) مش: «مجبوری» نبود.

(۳۰) هت: حکم ازل.

شیطان و نفس، و یا از تقصیری خود.

۲۶۹- ناله

مناجات^{۳۱} را گویند.

۲۷۰- فریاد

ذکر بجهر را گویند^{۳۲}.

۲۷۱- آه

علامت کمال عشق^{۳۳} را گویند که زبان و بیان از
[توصیف] آن قاصر باشد^{۳۴}.

۲۷۲- فغان

ظاهر کردن احوال درونی^{۳۵} را گویند.

۲۷۳- رنج

وجود امری را گویند که برخلاف ارادت دل^{۳۶} بُود.

۲۷۴- درد

حالتی را گویند که از محبت ظاهر شود^{۳۷}، و محبت
طاقت حمل آن ندارد^{۳۸}.

(۳۱) مش: مقام + مناجات.

(۳۲) هت: تعریف «فریاد» نبود. مش: مقام جهد را گویند.

(۳۳) آس: به جمال عاشق.

(۳۴) مش: «که زبان... باشد» نبود.

(۳۵) مش: درون.

(۳۶) مش: «دل» نبود.

(۳۷) مش: محبت محبت ظاهر گردد.

(۳۸) هت: نکند. مش: طاقت تحمل آن نداشته باشد.

۲۷۵- بیماری

قلق و انزعاج درونی را گویند^{۳۹}.

۲۷۶- مردن

طرد و راندگی را گویند از حضرت محبوب^{۴۰}.

۲۷۷- زندگی

قبول و اقبال را گویند که به حضرت باشد. و این زندگی بتدریج ابدی است.

۲۷۸- راحت وجود

امری را گویند که موافق ارادت دل باشد^{۴۱}.

۲۷۹- ناتوانی

بی قدرتی و نا دسترسی را گویند بر هر چه مقصود باشد؛ و این معنی وقتی باشد که از کمال معرفت و قوف مقام وحدت باشد^{۴۲}.

۲۸۰- تندرستی

برقرار ماندن دل و قوای ظاهری و باطنی را گویند^{۴۳}.

۲۸۱- افتادگی

ظهور حالات الهی را گویند، و رؤیت عدم [قدرت بنده

(۳۹) هت: می گویند. مش: قلع و انزعاج دل سالک را گویند که از عشق حاصل شده باشد.

(۴۰) مش: تخلیه صفات بشری را گویند.

(۴۱) مش: مقام اوامر و نواهی را گویند که موافق ارادت دل سالک باشد.

(۴۲) مش: عدم دریافت استعداد را گویند با وجود شعور سالک.

(۴۳) مش: صحت احوال سالک را گویند ظاهری و باطنی. هت: تعریف «تندرستی» نبود.

را بر ادای حق عبودیت که سزای حق باشد. [۴۴].

۲۸۲- پاک بازی

توجه خالص را گویند که سالک را در سلوک پیدا شود،
به طریقی که نه منتظر ثواب باشد، و نه هراس از عقوبت
[داشته باشد] ۴۵.

۲۸۳- علوّ

مرتبه خالص خدا را خواهد ۴۶.

۲۸۴- حضور

مقام وحدت را گویند که سالک را حاصل شود ۴۷.

۲۸۵- غیبت

مقام اثینیت را گویند ۴۸.

۲۸۶- گرمی

مقام محبت را گویند ۴۹.

۲۸۷- سردی

مقام برد یقین را گویند. و آن نهایت مقام محبت

(۴۴) مش: ظهور عدم استعداد است که اشعار سازد پیش همکاران. هت: تعریف

«افتادگی» نبود. تعریف نسخه آس ظاهراً ناقص می نمود، عبارت بین [از مرآت عشاق
نقل شد.

(۴۵) آس: ... گویند+ که در حال ثواب خواهد و نه در قال.

(۴۶) هت، مش: تعریف «علوّ» نبود.

(۴۷) آس: «که... شود» نبود.

(۴۸) مش: اتصاف به صفات مختلف را گویند که سالک را از مقام وحدت دور دارد.

(۴۹) مش: تعریف «گرمی» نبود.

است.^{۵۰}

۲۸۸- خواب

فناى اختيارى را گویند در بشریت از افعال^{۵۱}.

۲۸۹- بیداری

عالم صحو را گویند جهت عبودیت^{۵۲}.

۲۹۰- شتر^{۵۳}

انسانیت را گویند.

۲۹۱- قطار

نوعیت^{۵۴} را گویند.

۲۹۲- علف^{۵۵}

غلبه سکر را گویند که مقتضای ارادت نفس و
مشتهیات اوست.

۲۹۳- محمل

اوامر تکلیفی را گویند^{۵۶}.

(۵۰) هت، مش: تعریف «سردی» نبود.

(۵۱) مش: فناى بشریت را گویند که سالک را پیدا شود از جهت صفات و افعال.

(۵۲) مش: تعریف «بیداری» نبود، ولیکن در ذیل «بی خوابی» در نسخه مزبور چنین آمده:

عدم استعداد سالک را گویند در سلوک.

(۵۳) مش: اشتر.

(۵۴) مش: نوعیت + انسانیت.

(۵۵) کذا فی نسخه آس، در هت و مش نبود.

(۵۶) مش: تعریف «محمل» نبود.

۲۹۴- علف

شهوآت ومشتهیات نفس را گویند^{۵۷}.

۲۹۵- ساریان

رهنمای را گویند^{۵۸}.

۲۹۶- زر

ریاضت ومجاهده را گویند^{۵۹}.

۲۹۷- سیم

تصفیه ظاهری وباطنی را گویند^{۶۰}.

۲۹۸- گوهر

معانی حقیقی را گویند^{۶۱}.

۲۹۹- جست وجوی

خرده گیری را گویند که از تقصیر در وجود آمده باشد،
وملاقات عاشق ومعشوق را نیز گویند^{۶۲}.

۳۰۰- شست وشوی

بر داشتن خرده ها را گویند که از تقصیر در وجود آمده

(۵۷) مش: شهوات انسانیت را گویند که از مقام مقصود خود بر آنها درماند بواسطه لذات در جزئیات که در حیز فنا باشد، ولذات کل را مانع شود واز دست دهد.

(۵۸) هت، آس: تعریف «ساریان» نبود.

(۵۹) مش: آثار ریاضت را گویند که در روی سالک پیدا شود.

(۶۰) هت: ... گویند+ والله اعلم بحقائق الالفاظ. نسخه مزبور به همین جا پایان می پذیرد.

(۶۱) مش: معانی صفات الله را گویند جل جلاله وعم نواله.

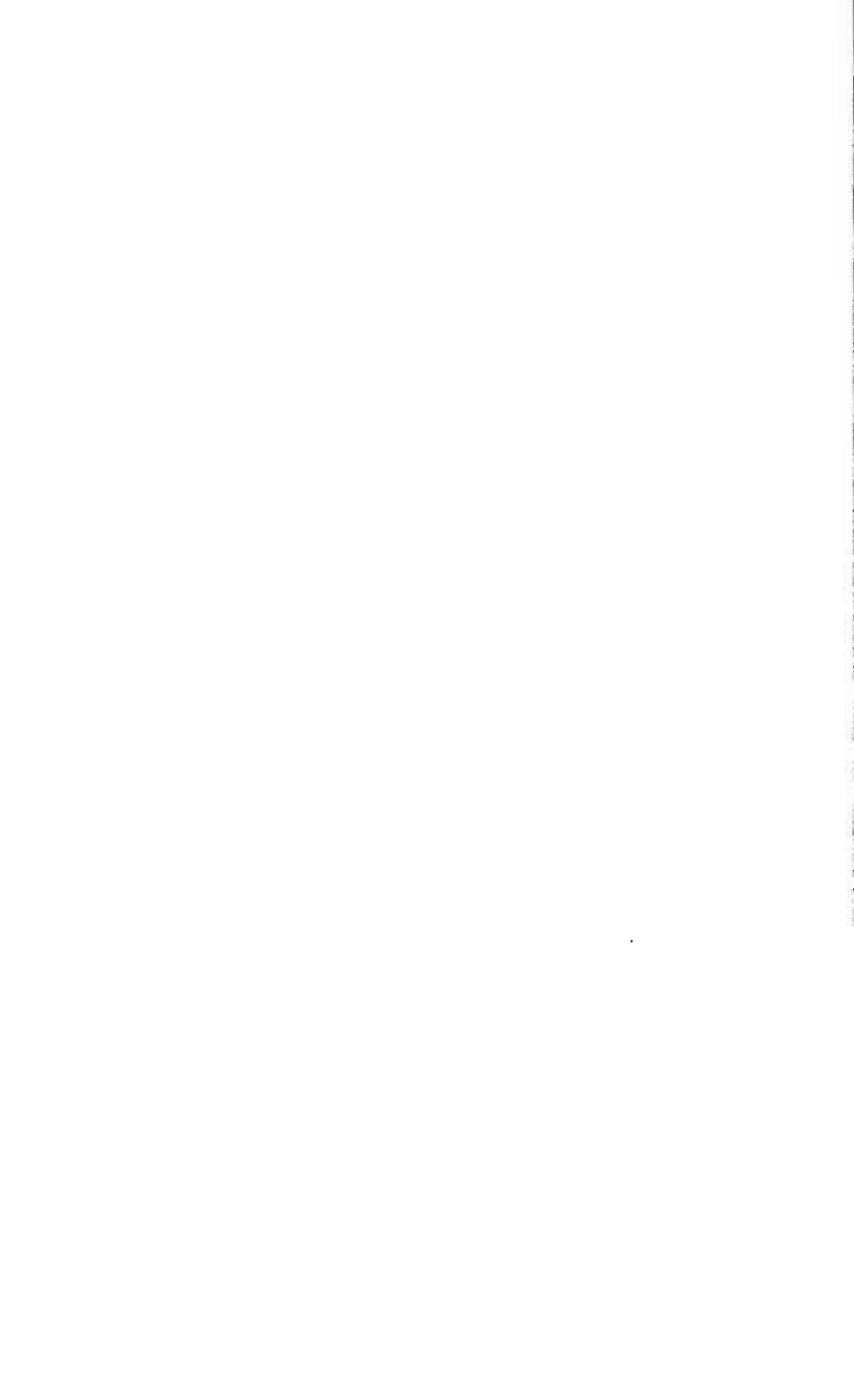
(۶۲) آس: ... گویند+ والله اعلم بالصواب. پایان نسخه آس که ننویس می نماید.

باشد. و صفای حضور عاشق و معشوق [را نیز گویند].
 ان شاء الله تعالى که طلاب تحقیق و ارباب جاده--
 طریق را ختم کار به شست و شوی باشد از جمله ختام
 مسک «وفی ذلك فلینافس المتنافسون» باشد، والحمد لله
 والمنة ۶۳.

**

*

(۶۳) پایان نسخه دا. نسخه دان با عبارات زیر ختم می شود: «و منه الهدایة والعصمة والتوفیق. تمت رسالة الشریفة فی ۲۷ رمضان المبارك سنة ۱۲۳۲.» در مش بعد از «شست و شوی» و اثره «گفتگو» آمده و چنین تعریف شده: «عزت محبت آمیز را گویند.» و به عبارات زیر پایان پذیرفته است: «تمام شد اصطلاحات صوفیه که به رموزات و اشارات مقاصد خود را بیان کند به طریقی که عامیان از آن بیان به ظاهر حال که ایشان را در بادی سمع بخاطر رسد، محفوظ گردند. یا کریم بالحق و بالحق علمنا حقائق المحقق کما حقها و بحق المحققین، الهی الهی خلصنا عن الاشتغال بالملاهی و ارنا حقائق الاشیاء کما هی، والسلام.»



تعليقات وقياسات



توضیحات و قیاسات

[۳۶] اِنَّ الله خلق آدم على صورته.

روایتی است معروف که صوفیه از آن بعنوان حدیث یاد کرده‌اند. و در کتب حدیث نیز آمده است. در صحیح مسلم ج ۸ ص ۳۲ بصورت زیر روایت شده: «اذا قاتل احدکم أخاه فلیجتنب الوجه فانّ الله خلق آدم على صورته.» در جامع الصغیر ج ۱ ص ۶۰۶ بصورت مفصلتر با تفسیر باینقرار روایت شده است: «خلق الله آدم على صورته، وطوله ستون ذراعاً، ثم قال: اذهب فسلّم على اولئك التفر... فاستمع ما یحییونک فانها تحیتک وتحیة ذریتک، فذهب فقال: السّلام علیکم، فقالوا: السّلام علیک ورحمة الله، فزادوه ورحمة الله فکلّ من یدخل الجنّة على صورة آدم فی طوله ستون ذراعاً، فلم تزل الخلق تنقص بعده حتی الآن.» برخی از صوفیه حدیث مزبور را چنین تأویل و تفسیر کرده‌اند: «ای درویش! نبی صورت عقل اول است، و ازین جهت فرمود که: اِنَّ الله تعالی خلق آدم على صورته، یعنی: على صورة آدم. عقل اول موجودات است، و آدم مخلوقات است، و آدم خاکی اول آدمیان و آدم فرزندان است. این آدم را بر صورت آن آدم آفرید.» الانسان الکامل ۴۰۱،

در تمهیدات عین القضاة ۲۷۱ و ۳۲۳ حدیث مزبور به صورتهای زیر روایت شده است:

- (۱) اِنَّ الله خلق آدم على صورة الرحمن.
- (۲) اِنَّ الله خلق آدم واولاده على صورة الرحمن.

[۱۱] طبایع اربعه.

مراد از طبایع اربعه به عبارتی، برودت، حرارت، یبوست و رطوبت؛ و به عبادت دیگر، آب، باد، خاک و آتش؛ و به تعبیری از جهت دیگر خون، بلغم، سودا و صفرا است.

[۲۳] شنگی.

شنگ در لغت به معنای شوخ و بی شرم است. (آنندراج)
شنگی: حالت و عمل کسی که بی شرم و شوخ باشد. شوخ چشمی. مولوی گوید (فرهنگ نوادر لغات دیوان کبیر ۳۵۰)
شه هندوی بنگی را آن مایه شنگی را

آن خسرو زنگی را کارد حشری بر چین

[۲۳] لوامع.

جمع لامع و لامعه، بمعنای درخشنده ها. در اصطلاح، انوار ساطعه را گویند که به اهل بدایات از ارباب نفوس ظاهره لامع می شود، و از خیال به حس مشترك منعکس می گردد، و به وسیله حواس ظاهره مشاهده می گردد. (فرهنگ مصطلحات عرفاء) به عبارت دیگر لوامع «اظهار نور بر دل با بقاء فواید آن» است. (کشف المحجوب ۵۰۰)

[۲۳] طوالع.

جمع طالع و طالعه است. در اصطلاح صوفیه عبارت است از «اول

چیزی که پیدا شود از تجلیات اسماء الهیه بر باطن بنده، و آراسته گرداند اخلاق او را به نور.» (کشف اللغات به نقل لغت نامه) و به عبارت دیگر «طلوع انوار معارف بر دل سالک است.» (کشف المحجوب ۵۰۰) در ترجمه رساله قشیریه ۱۱۹ — ۱۲۱ در شرح لوائح وطوالع ولوامع آمده است: «لفظهایست يك بدیگر نزدیک، پس فرقی نیست میان ایشان، و این صفت اصحاب بدايات بود بنزدیک شدن به دل و روشنائی آفتاب معرفت ایشان را هنوز روشن نشده باشد... باؤل لوائح بود، پس لوامع پس طوالع. لوائح چون برقی بود کی بتابد و پوشیده گردد و ناپدید شود... لوامع پیداتر بود از لوائح و زوالش بدین زودی نباشد دو وقت یا سه وقت بماند... و طوالع باقی تر بود، و سلطان او قوی تر بود، و تاریکی بهتر برد، و تهمت از او رمیده تر بود و سلطان او قوی تر بود، ولیکن بر خطر فرو شدن بود، و بقاء او دائم نبود... و این معنیها کی از لوائح ولوامع و طوالع است مختلف اند بحکم، برخی از او چون برفت، هیچ اثر نماند چون ستارگان سیاره کی چون فرو شد گوئی دائم شب بودست، و برخی اند که از ایشان اثر ماند اگر رقمش بر خیزد الممش بماند... خداوند او پس از سکون غلبات او اندر روشنائی برکات او همی زید، تا آنگاه که دیگر بار بتابد...».

[۵۱] امیری

تعریف مؤلف رشف الالفاظ مختصر و گنگ است. در مرآت عشاق ۱۷۲ در تعریف امیری می خوانیم: «اجرای سالک را گویند حکم سلطان روح را در مملکت بدن بر رعایای قوای طبیعی و برجنود و عساکر طبایع نفس حیوانی.

در عالم ملك بى نظيريم
 وندر ملكوت هم اميريم
 گرچه مرغان عشق بسيارند
 همچو مرغان امير مرغانيم»

[۵۳] دوستكامى.

خوش و خوب بودنِ كار، به كام دوستان بودن. دوستكام
 ودوستكامى در متون منظوم و منشور فارسى مكرر استعمال داشته
 است. كمال الدين اسماعيل مى گويد:
 كه دوستكام بمردن غريب اوليتر

كه با شماتتِ اعداى اهل و وطن

در كليله ودمنه (ص ۲۸ س ۷) مى خوانيم: «ومصالح معاش ومعاد
 ودوستكامى دنيا ورستگارى آخرت بدو (به رسول اكرم) باز بسته
 است.» استاد مینوی (كليله ودمنه ۲۸) مى نويسد: «تركييات نظير
 تلخ كامى و دُشكامى وشادكامى وشيرين كامى، مربوط به خود
 شخص مى شود كه مذاق او خوش يا تلخ يا شيرين باشد، نه
 بدوستان او، واين معانى هم حقيقى تواند بود وهم مجازى.»

[۶۵] وجود مطلق.

نزد صوفيه مراد از وجود مطلق، وجود حق تعالى است كه مقتد
 به حدّ و حصر نيست. شيخ محمد لاهيجى در شرح اين بيت
 گلشن راز:

چو «هست» مطلق آيد در اشارت

به لفظ «من» كنند ازوى عبارت

نوشته است: «بدانكه وجود مطلق كه هست مطلق عبارت از اوست

از حیثیت انتفاء نسب و اضافات از او مشار باشاره نمی گردد، چون اعتبارات و تعینات و کثرات در آن مرتبه محو و منقطع اند، فاما از حیثیت اعتبار نسب و اضافات با وی البته تعین عارض آن حقیقت می گردد، و چون بحسب صفات غیر متناهیّه تعینات و اعتبارات و کثرات بی غایت اند، و مطلق به اعتبار هر تعینی مستی به اسمی مخصوص و مشار به اشارتی خاص است. می فرماید که چو هست مطلق آید در اشارت، یعنی چون هست مطلق که وجود مطلق است بواسطه نسبتی از نسب متعین به تعین خاص گردد و مشار به اشاره شود، تعبیر از آن مطلق متعین به لفظ «من» می کنند...

[۶۷] وجود مستعار.

مراد از وجود مستعار وجودات انتسابی و وجودات ممکنات است که مفیض از فیض وجود مطلق می باشد، و آن را وجود ظلی و خیالی نیز گویند. رک: رسائل ملا صدرا صفحه ۱۴۷.

[۶۸] اسماء سبعه.

اسماء سبعه عبارت اند از حیات، علم، قدرت، ارادت، سمع، بصر و کلام. (اصطلاحات نعمه الله ولی) شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز ص ۲۱۵) اسماء سبعه را عبارت از خئی، علیم، قدیر، مرید، سمیع، بصیر و متکلم دانسته، و صورت مذکور در اصطلاحات شاه نعمه الله را از امّهات صفات و نسب ذاتیه دانسته، و گفته است که چون صفات مزبور با ذات اعتبار شود، اسماء سبعه، که ائمه اسماء الهیه است، حاصل می شود.

[۹۷] چشم خمار.

تعریف مؤلف رشف الالفاظ با صاحب مرآت عشاق فرق دارد. و تعریف مثبت در مرآت ۱۹۰ چنین است: «ستر کردن تقصیر سالک را گویند تا بر ارباب کامل قصور او ظاهر نشود. بیت:

چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر
ترك مستست مگر میل کبابی دارد»

[۹۸] چشم آهوانه.

قیاس شود با این تعریف مرآت عشاق ۱۸۹: «ستر کردن الهی را گویند تقصیرات سالک از غیر سالک، و این غایت عنایت حق است در شان سالک که موجب ترقی اوست. بیت:

چشم تو آهو یست که خورد شیر شیر
دارد بسردن دل مردم دلی دلیر»

[۱۱۵] وقت.

از الفاظ حالتی صوفیه است. صوفیه به وقت حال و حاضر، نه ماضی و مستقبل اهمیت زیادی می دهند تا آنجا که در تعریف صوفی گفته اند: الصوفی ابن وقته. و خود صوفیه گفته اند: الوقت سیف قاطع؛ وقت تیغ برنده است. «و وقت عزیز است، هر کسی جمال او در نیابد، و آنجا که او جمال نماید هر چه کاین و فاسد است در آن خلوت نگنجد، و جمله خارج و محروم بمانند چنانکه سید عالم علیه السلام خبر داده است که: لی مع الله وقت لایسعه ملک مقرب ولا نبی مرسل.» رك: التصفیه فی احوال المتصوفه ۱۹۳ - ۱۹۵.

در لغت یعنی سخن گفتن با یکدیگر و گفتگورا گویند،
 و در عرف صوفیه دو اصطلاح محادثه و مسامره نزدیک با هم و با
 فرقی باریک عنوان شده است. هجویری در کشف المحجوب
 ص ۴۹۶ به این دو اصطلاح و فرق میان آن دو چنین توجه داده:
 «این دو عبارت است از دو حال از احوال کاملان طریق حق،
 و حقیقت این سخن سرّی باشد مقرون به سکوت زبان یعنی
 محادثه، و حقیقت مسامره دوام انبساط به کتمان سرّ، و ظاهر
 معنی این آن بود که مسامره وقتی بود بنده را با حق به شب،
 و محادثه وقتی بود به روز که اندر آن سؤال و جواب بود ظاهری
 و باطنی، و از آنست که مناجات شب را مسامره خوانند،
 و دعوات روز را محادثه. پس حال روز مبنی باشد بر کشف و از
 آن شب بر ستر، و اندر دوستی مسامره کاملتر بود از محادثه،
 و تعلق مسامره به حال پیغمبر است صلعم. چون حق تعالی
 خواست که وی را وقتی باشد جبرئیل را با براق بفرستاد تا وی
 را به شب از مکه به قاب قوسین رسانید، و با حق راز گفت و از
 وی سخن بشنید... و تعلق محادثه به حال موسی، عم، داشت
 که چون خواست که وی را با حق تعالی وقتی باشد، از پس
 چهل روز وعده و انتظار به طور آمد، و سخن خداوند تعالی
 بشنید، تا مبسط شد، و سؤال رؤیت کرد و از مراد باز ماند...»

[۱۳۳] غبوقی: مسامره را گویند.

غبوق به ضم و فتح اوّل شراب شبانگاهی نوشیدن را
 گویند. غبوقی: حالت و وضع شراب نوشیدن در شب. برای

مفهوم مسامره رك به تعليق شماره ۱۳۲.

[۱۴۰] سواد اعظم.

مراد صوفیه از سواد اعظم فقر است، و آن مترادف با «سواد الوجه» است. لاهیجی در شرح گلشن راز صفحه ۱۰۰ می نویسد: «واین سواد الوجه، سواد اعظم است زیرا که سواد اعظم آنست که هر چه خواهند در او باشد، و هر چه در تمامت مراتب موجودات مفصل است در این مرتبه مجمل است «كالشجرة فی النواة» و مجموع عوالم تفصیل این مرتبه اند، و هیچ شیء بیرون از این مرتبه نیست، و سالك تا به نیستی تمام که فنای مطلق است متحقق نمی گردد به هستی مطلق که بقاء بالله است متحقق نمی تواند شد. پس سواد الوجه که فناء بالکلیه است، سواد اعظم باشد که بقاء بالله است، و نیستی از خود عین هستی به حق است و نیستی مطلق در هستی مطلق نموده می شود، و این مرتبه غیر از انسان کامل هیچ موجود دیگر را میسر نیست. از این جهت است که انسان کامل اکمل همه موجودات است، و سبب ایجاد عالم شده است.»

[۱۴۰] کفر

قیاس شود با این تعریف اوراد الاحباب صفحه ۲۵۲: «در اشعار مراد از این لفظ کفر دینی که ضد اسلام است، نیست، و در اصل لغت عرب پوشیدن را کفر گویند به فتح الکاف، و این سه حرف ك. ف. ر. دلالت بر ستر می کند به هر صیغه که می گردد... و این لفظ کفر در مقام مدح و ذم آید. بقای صفات ذمیمه را در بنده تا توجه او به غیر با دیدن غیر حق در

دارین، یا فاعل افعال غیر حق را دیدن، یا یکدیگر را به ربوبیت قبول کردن و طاعت داشتن، این جمله کفر و شرک منموم است در طریقت. و اما کفر محمود آنست که دارین و منزلین را بر دل خود پوشانی، و کافر طاغوت نفس خود شوی، تا او مستور فنای صفات خود و استعداد ذاتی خود گردد، و هستی او هیچ نماند، آنکه سرّ هویت الله پدید آید، و حقیقت ایمان عیان گردد...»

[۱۴۷] کلیسا.

جای پرستش و معبد ترسایان را گویند. کلیسا مخفف کلیسیا است. (برهان قاطع)

[۱۷۱] پاییز

قیاس شود با این تعریف صاحب مرآت عشاق ص ۱۸۱: «مقام کمال ظهور آثار عالم ملک را گویند، و هر چه از لوازم آن ظهور باشد.»

[۱۸۵] زردی.

در مرآت عشاق ص ۲۰۲ ذیل «زرد روئی» می خوانیم: «صفت سلوک را گویند. بیت:

رخساره سرخت را بر زردی رویم نه

تا هر دو گلی گردیم رعنا و چه رعنائی

ظاهراً تعریف مذکور در رشف الالفاظ رساتر و درست تر است.

[۱۱۳] دهان کوچک.

قیاس کنید با این تعریف مذکور در مرآت عشاق ص ۱۹۷:

«صفت متکلمی را گویند بر وجهی که تقدیس و تنزیه از فهم و وهم انسانی پدید آید. و چون به کوچکی و ذره و نقطه تعبیر کنند دقایق و اسرار کلام مراد باشد که مقید به طریق تشبیه بود بیت:

ای خدا بخشائی ما را آن مقام
کاند رویی حرف می روید کلام»

[۲۲۱] زبان تلخ.

قیاس شود با این تعریف: «زبان: مطلق امر را گویند، و چون زبان شیرین گویند امری باشد که موافق تقدیر باشد چنانچه زبان تلخ امری است که مخالف تقدیر باشد و زبان چرب امری را گویند که موافق طبع باشد» مرآت عشاق ۲۰۲

[۲۵۷] مقام طمس.

در عرف صوفیه دومین مرتبه از مراتب سه گانه توحید شهودی را «مقام طمس» می گویند. شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن راز ۲۶۸ - ۲۶۹ می نویسد: «بدانکه توحید شهودی عیانی وجدانی ذوقی را سه مرتبه است: اول آنکه حضرت حق به تجلی افعالی بر سالک متجلی شود، و سالک صاحب تجلی، جمیع افعال اشیاء را در افعال حق فانی یابد، و در هیچ مرتبه و هیچ شیئی غیر حق فاعل نبیند... و در اصطلاح این طایفه این را «مقام محو» می خوانند.

دوم مرتبه از این مراتب ثلاثه آنکه حضرت حق به تجلی صفاتی بر سالک متجلی گردد، و سالک صفات جمیع اشیاء را در صفات حق فانی یابد، و صفات اشیاء را صفات حق بیند، و غیر

حق را مطلقاً هیچ صفت نبیند و نداند، و خود را و اشیاء را مظهر و مجلای صفات الهی شناسد، و صفات او را در خود ظاهر بیند... و در اصطلاح محققان این را «مقام طمس» می نامند.
سوم آنست که حضرت حق به تجلی ذاتی بر او متجلی شود، و سالک جميع ذوات اشیاء را در پرتو نور تجلی ذات احدیت فانی یابد... و به اصطلاح این طایفه، محق، عبارت از این فناست.»

[۲۷۶] راندگی.

مشتق از «راندن» است. وضع و حالت و عمل راندن.

[۲۹۰] شتر.

مقایسه شود با این تعریف مرآت عشاق ۲۰۹: «شتر: کنایت از نفس مطمئنه است و آن را بدنه هم گویند.»

[۲۹۱] قطار.

قیاس کنید با این تعریف مرآت عشاق ۲۲۲: «صفت مباحث و متابعت [را] گویند با هادی و مرشد. بیت:
اگرچه باده پرستیم مست آن جامیم
اگرچه اشتر مستیم در قطار توئیم»

[۲۹۶] زر.

قیاس شود با این تعریف مرآت عشاق ۲۰۲: «صفت صدق و اخلاص را گویند. نظم:
ز آتش زر خالص برفروزد
چو غشی نبود اندروی چه سوزد»

[۳۰۰] شست و شوی.

تعریف مؤلف رشف الالفاظ با تعریفی که صاحب مرآت
عشاق صفحه ۲۱۰ بدست داده، فرق دارد. تعریف مرآت
چنین است: «تزکیه نفس و تصفیه دل را گویند از آرایش
اخلاق ذمیمه و رذایل صفات بشری.»

فهرست ها

- * فهرست الفبائی مصطلحات.
- * فهرست اعداد.
- * فهرست مشاكلها و مناسبها.
- * فهرست لغات، اصطلاحات و تعبيرات.
- * مشخصات مآخذ •

فهرست اصطلاحات استعاری
به ترتیب حروف الفبائی

آرزو.....	۳
آزادی.....	۲۵۴
آشنائی.....	۶۳
آشتی.....	۳۷
آه.....	۲۷۱
ابر.....	۱۸۸
ابرو.....	۸۹
ابروی خفته.....	۹۱
اسلام.....	۱۵۶
اشتیاق.....	۱۴
افتادگی.....	۲۸۱
امیری.....	۵۱
اندوه.....	۲۴۸
انگشت [= پنجه].....	۲۳۶
اوباشی.....	۱۲۴

ایمان	۱۵۵
باده	۱۰۹
باران	۱۸۹
بازو	۲۳۷
بام	۴۲
بامداد	۱۳۵
بت	۱۵۱
بَر	۲۳۰
بستان	۱۷۶
بعثت	۲۳۹
بنا گوش	۲۲۶
بندگی	۲۵۳
بوس	۲۴۴
بوی	۱۹۲
بهار	۱۷۳
بیابان	۱۶۵
بیداری	۲۸۹
بیگانگی	۶۲
بیماری	۲۷۵
بی‌نوایی	۲۵۹
بیهوشی	۲۵۷
پاك بازی	۲۸۲
پاییز	۱۷۱
پرده	۳۹

پیام	۲۴
پیچ زلف	۸۵
پیشانی	۸۸
تاب زلف	۸۶
تابستان	۱۷۴
تاختن	۵۸
تاراج	۶۱
تجلی	۱۲۹
ترانه	۱۹۶
ترسا	۱۳۵
ترسابچه	۱۴۵
ترکتاز	۵۹
تظلم	۲۶۸
تکبر	۶۴
تندرستی	۲۸۰
تندی	۴۸
توانایی	۵۷
توانگری	۵۶
توبه	۱۵۴
تیزی	۴۹
جام	۱۱۱
جان افزا	۷۷
جانان	۷۶
جرعه	۱۱۴

۲۹۹	جست وجوی
۳۱	جفا
۱۷	جلال
۱۶	جمال
۳۶	جنگ
۳۲	جور
۲۲۴	چاه زرخ
۹۴	چشم
۹۸	چشم آهوانه
۱۹۸	چشم ترك
۹۷	چشم خمار
۹۶	چشم سرمست
۱۹۷	چشم شهلا
۱۹۹	چشم نرگس
۲۶۶	چوگان
۲۰۲	چهره
۲۰۴	چهره گلگون
۱۴۸	چلیپا
۵۲	حاکمی
۴۰	حجاب
۱۶۴	حج
۲۵۰	حزن
۱۵	حسن
۲۸۴	حضور

۲۰۵		خال سیاه
۴۳		خانه
۱۱۹		خرابات
۲۵۸		خرابی
۱۶۷		خرقه
۳۴		خشم
۲۰۶		خط سبز
۲۰۷		خط سیاه
۱۱۳		خم
۱۲۱		خمار
۱۰۸		خمخانه
۸۴		خم زلف
۲۸۸		خواب
۴۴		در
۲۷۴		درد
۲۰۶		در سخن
۱۵۳		دریا
۲۳۴		دست
۱۹۵		دف
۷۴		دلبر
۷۳		دلدار
۷۵		دلگشا
۲۶۳		دوری
۷۸		دوست

۵۳.....	دوستکامی
۲۲۷	دوش
۲۱۲	دهان
۲۱۳	دهان کوچك
۹۵.....	دیده
۱۴۶	دَیَر
۱۵۷	دین
۲۵۵	دیوانگی
۶۷.....	دیه
۲۷۸	راحت وجود
۲۰۳	رخ
۲۷۳	رنج
۱۲۲	رندی
۱۳۷	روز
۱۶۱	روزه
۲۰۰	روی
۱۸۲	ریحان
۲۱۸	زبان
۲۲۱	زبان تلخ
۲۲۰	زبان چرب
۲۱۹	زبان شیرین
۲۹۶	زر
۱۸۵	زردی
۱۶۲	زکات

زلف.....	۸۱
زمرستان.....	۱۷۲
زنار.....	۱۵۰
زنخ.....	۲۲۲
زندگی.....	۲۷۷
زهد.....	۱۵۸
ساربان.....	۲۵۹
ساعده.....	۲۳۵
ساقی.....	۱۱۰
سبزه.....	۱۸۱
سبزی.....	۱۸۷
سجاده.....	۱۶۸
سخن.....	۲۱۴
سخن چرب.....	۲۱۷
سخن شیرین.....	۲۱۵
سر.....	۸۷
سرانجام.....	۱۲۵
سرخى.....	۱۸۶
سردى.....	۲۸۷
سرکشی.....	۴۷
سرو.....	۱۷۸
سعادت.....	۲۶۱
سلام.....	۲۴۰
سلطانی.....	۵۰

سوارى		۵۵
سيب زنج		۲۲۳
سیرى		۴۶
سيل		۱۹۰
سيم		۲۹۷
سينه		۲۲۸
شاهد		۱۲۸
شب		۱۳۸
شبانگاه		۱۳۶
شب قدر		۱۳۹
شب يلدا		۱۴۰
شتر		۲۹۰
شراب		۱۰۱
شراب پخته		۱۰۳
شراب خام		۱۰۲
شرابخانه		۱۰۴
شست وشوى		۳۰۰
شقاوت		۲۶۲
شكل		۱۹
شمایل		۲۶
شمع		۱۲۷
شنگى		۲۳
شهود		۶۵
شوخی		۲۴

۱۳	شوق
۲۷	شیوه
۱۳۴	صبح
۱۳۲	صبوحی
۱۱۲	صراحی
۵۴	صفت
۹۲	طاق ابرو
۸	طالب
۱۶۶	طامات
۷	طلب
۲۲	ظرافت
۱۱	عاشق
۱۵۹	عبادت
۹۹	عشرت
۱۰	عشق
۲۹۲	علف
۲۸۳	علو
۱۴۱	عید
۱۰۰	عیش
۶۱	غارت
۲۲۵	غبغت
۱۳۳	غبوقی
۲۴۷	غم
۲۴۹	غمکده

۷۱	 غمخوار
۷۰	 غمگسار
۱۵۲	 غواصی
۲۸۵	 غیبت
۲۴۵	 فراق
۱۶۹	 فروختن
۲۷۰	 فریاد
۲۹	 فریب
۲۷۲	 فغان
۲۵۰	 فقدان
۲۶۰	 فقر
۸۰	 قامت
۷۹	 قد استوار
۱۱۵	 قدح
۳۸	 قربت
۲۹۱	 قطار
۲۱۷	 قفا
۱۲۳	 قلاشی
۱۴۴	 کافر
۱۳۱	 کباب
۲۵	 کرشمه
۱۶۳	 کعبه
۱۴۳	 کفر
۲۵۱	 کلبه احزان

۱۴۷		کلیسیا
۹۰		کمان ابرو
۲۴۳		کنار
۳۵		کین
۲۸۶		گرمی
۱۷۰		گرو کردن
۱۷۷		گل
۱۷۵		گلزار
۶۸		گنج
۲۹۸		گوهر
۲۶۷		گوی
۸۳		گیسوی
۱۲۶		لا ابالی
۱۷۹		لاله
۲۰۸		لب
۲۱۰		لب شکرین
۲۱۱		لب شیرین
۲۰۹		لب لعل
۲۰		لطف
۱۸		لقاء
۲۰۱		ماهروی
۵		محبّ
۴		محبّت
۶		محبوب

۶۶.....	محلہ
۲۹۳	محمل
۲۵۲	محنت
۲۵۶	مدھوشی
۲۷۶	مردن
۹۳.....	مڑہ
۱۱۷	مستِ خراب
۴۵.....	مستوری
۱۱۶	مستی
۱۹۳	مطرب
۹.....	مطلوب
۱۲.....	معشوق
۲۸.....	مکر
۲۱.....	ملاحت
۲.....	مہر
۷۲.....	مہربان
۸۲.....	موی
۲۳۳	موی میان
۱۰۵	می
۲۳۱	میان
۲۳۲	میان باریک
۱۰۶	میخانہ
۲۶۵	میدان
۱۰۷	میکنہ

۱	 میل
۲۷۹	 ناتوانی
۳۳	 ناز
۱۴۹	 ناقوس
۲۶۹	 ناله
۱۹۴	 نای
۱۸۰	 نرگس
۲۶۴	 نزدیکی
۱۹۱	 نسیم
۱۸۳	 نشو
۴۱	 نقاب
۱۳۰	 نقل
۱۸۴	 نما
۱۶۰	 نماز
۱۴۲	 نوروز
۱۱۸	 نیم مستی
۲۵۰	 وجدان
۲۴۲	 وصال
۳۰	 وفا
۲۴۶	 هجران
۲۳۸	 هدیه
۱۲۰	 هشیاری
۶۹	 یار

فهرست اضداد

آزادی = بندگی	حزن = شادی
آشتی = جنگ	دوری = نزدیکی
اسلام = کفر	زبان شیرین = زبان تلخ
افتادگی = تکبر	سعادت = شقاوت
اندوه = شادی	شراب پخته = شراب خام
بامداد = شبانگاه	صبح = شام
بیگانگی = آشنایی	فراق = وصال
بیداری = خواب	فقدان = وجدان
بهار = پاییز	گرمی = سردی
تابستان = زمستان	مردن = زندگی
تندرستی = بیماری	نزدیکی = دوری
توانایی = ناتوانی	هجران = وصال
	هشیاری = بی‌هوشی

* * * *

* * *

* *

فهرست مشاكلها ومناسبا

(۱) اسامی اندام انسان ومتعلقات آن

چشم نرگس: ۱۹۹	ابرو: ۸۹
چهره: ۲۰۲	ابروی خفته: ۹۱
چهره گلگون: ۲۰۴	طاق ابرو: ۹۲
خال سیاه: ۲۰۵	کمان ابرو: ۹۰
خط سیاه: ۲۰۷	انگشت: ۲۳۶
خط سبز: ۲۰۶	بازو: ۲۳۷
دست: ۲۳۴	بَر: ۲۳۰
دهان: ۲۱۲	بنا گوش: ۲۲۶
دهان كوچك: ۲۱۳	پیشانی: ۸۸
دیده: ۹۵	چشم: ۹۴
رخ: ۲۰۳	چشم آهوانه: ۹۸
روی: ۲۰۰	چشم ترك: ۱۹۸
زبان: ۲۱۸	چشم خمان: ۹۸
زبان تلخ: ۲۲۱	چشم سرمست: ۹۶
زبان چرب: ۲۲۰	چشم شهلا: ۱۹۷

(۲) فصول، ایام و لیالی	زبان شیرین: ۲۱۹
بامداد: ۱۳۵	زلف: ۸۱
بهار: ۱۷۳	پیچ زلف: ۸۵
پاییز: ۱۷۱	تاب زلف: ۸۶
تابستان: ۱۷۴	خم زلف: ۸۴
دوش: ۲۲۷	زنج: ۲۲۲
روز: ۱۳۷	چاه زنج: ۲۲۴
زمستان: ۱۷۲	سیب زنج: ۲۲۳
شب: ۱۳۸	ساعد: ۲۳۵
شبانگاه: ۱۳۶	سر: ۸۷
شب قدر: ۱۳۹	سینه: ۲۲۸
شب یلدا: ۱۴۰	غیبت: ۲۲۵
صبح: ۱۳۴	قامت: ۸۰
عید: ۲۴۱	قد استوار: ۷۹
نوروز: ۱۴۲	کنار: ۲۴۳
(۳) باده گساری و نوازندگی	گیسوی: ۸۳
باده: ۱۰۹	لب: ۲۰۸
ترانه: ۱۹۶	لب شکرین: ۲۱۰
جام: ۱۱۱	لب شیرین: ۲۱۱
جرعه: ۱۱۴	لب لعل: ۲۰۹
خم: ۱۱۳	میان: ۲۳۱
خمخانه: ۱۰۸	میان باریک: ۲۳۲
خمار: ۱۲۱	موی میان: ۲۳۳
	مره: ۹۳

توبه: ۱۵۴	دف: ۱۹۵
چلیپا: ۱۴۸	ساقی: ۱۱۰
خرابات: ۱۱۹	شراب: ۱۰۱
دَیْر: ۱۴۶	شراب پخته: ۱۰۳
دین: ۱۵۷	شراب خام: ۱۰۲
روزه: ۱۶۱	شرابخانه: ۱۰۴
زکات: ۱۶۲	صباحی: ۱۳۲
زنان: ۱۵۰	صراحی: ۱۱۲
زهد: ۱۵۸	قدح: ۱۱۵
عبادت: ۱۵۹	مست: ۸۲
کافر: ۱۴۴	مست خراب: ۱۱۷
کفر: ۱۴۳	مستی: ۱۱۶
کلیسیا: ۱۴۷	نیم مستی: ۱۱۸
ناقوس: ۱۴۹	مطرب: ۹۳
نماز: ۱۶۰	می: ۱۰۵
(۵) گلها و رنگها	میخانه: ۱۰۶
بستان: ۱۷۶	میکده: ۱۰۷
ریحان: ۱۸۲	نای: ۱۹۴
زردی: ۱۸۵	(۴) دین اسلام و ادیان دیگر
سبزه: ۱۸۱	اسلام: ۱۵۶
سبزی: ۱۸۷	ایمان: ۱۵۵
سرخ: ۱۸۶	بت: ۱۵۱
علف: ۲۹۲	ترسا: ۱۳۵
گل: ۱۷۷	ترسابچه: ۱۴۵

(۹) خانه و متعلقات آن	گلزار: ۱۷۵
بام: ۴۲	لاله: ۱۷۹
خانه: ۴۳	نرگس: ۱۸۰
دن: ۴۴	(۶) افغان و شبون
(۱۰) سوک و اندوه	فریاد: ۲۷۰
اندوه: ۲۴۸	آه: ۲۷۱
غم: ۲۴۷	فغان: ۲۷۲
غمخوان: ۷۱	ناله: ۲۶۹
غمکده: ۲۴۹	(۷) امارت و حکومت
غمگسان: ۷۰	امیری: ۵۱
(۱۱) بارندگی و مظاهر آن	حاکمی: ۵۲
ابر: ۱۸۸	سلطانی: ۵۰
باران: ۱۸۹	(۸) گوهرها
سیل: ۱۹۰	زن: ۲۹۶
(۱۲) بازیها	سیم: ۲۹۷
چوگان: ۲۶۶	گنج: ۶۸
گوی: ۲۶۷	گوهر: ۲۹۸

**

*

فهرست اصطلاحات و نوادر لغات

باز داشتن: ۴۰	اثنیت: رک: مقام اثنیت.
بشریت (خرابی--): ۱۱۹	احاطت: رک صفت احاطت.
بقا: ۷۷	احوال: ۱۱۱
بی نهایتی: ۲۱	اختیار: ۶۱
پدیرفتن: ۱۳	ارادت الهی: ۸۷
تصفیه: ۱۶۲	استغراق: ۱۱۷، ۱۱۸
تصفیه باطنی: ۲۹۷	اسماء الهی: ۲۶۴
تصفیه ظاهری: ۲۹۷	اسماء سبعة: ۸۵
تعینات: ۱۳۴	اعمال باطنی: ۶۱
تفرقه: رک: مقام تفرقه.	اعمال ظاهری: ۶۱
تکلیف: رک: مقام تکلیف.	افعال الهی: ۲۶۴
جذبه: ۵۸، ۵۹	الوهیت: ۱۸۴
جمع: رک: مقام جمع.	الهام: ۲۳۹
جمود: رک: مقام جمود.	امر: ۲۱۸
حیرت: ۲۴۸	انسان کامل: ۱۵۳
خالقیت: ۶۳	اوقات: ۱۳۴. نیز رک: وقت.

صفات قهریه: ۳۵، ۳۴	خُرده: ۹۶
صفت احاطت: ۲۳۶	خرده گیری: ۲۹۹
صفت الهی: ۶۹	خلوت: رك: مقام خلوت.
صفت باسطی: ۷۳	خواندن ازلی: ۲۶۱
صفت بصیری الهی: ۹۴	خودی: ۴۳
صفت ربوبیت: ۷۲	دلگشایی: ۱۷۵
صفت رحمانی: ۷۰	دوستکامی: ۵۳
صفت رحیمی: ۷۱	ذکر: ۲۷۰
صفت فتاحی: ۷۵	راندن ازلی: ۲۶۲
صفت قبض: ۷۴	رؤیت: ۹۳
صفت قدرت: ۲۳۴	ریاضات: ۱۸۲
صفت قیومی: ۷۶	ریاضت: ۲۹۶
طبايع اربعة: ۱	ستر: رك: مقام ستر.
طمس: رك: مقام طمس.	سزاواری: ۸۰
طوالع: ۲۳	سعادت: رك: خواندن ازلی.
عالم: ۲۰۵	
عالم انسانی: ۱۴۶	سکر: ۱۱۰
عالم برزخ: ۲۰۶	سواد اعظم: ۱۴۰
عالم جبروت: ۱۳۸	شقاوت: رك: راندن ازلی.
عالم حیوانی: ۱۴۷	شهود: رك: مقام شهود.
عالم صغری: ۱۲۹	صحو: ۲۸۹
عالم طبایع: ۱۴۸	صفات الهی: ۲۶۴
عالم غیب: ۱۳۸	صفات اندرونی: ۱۲۰
عالم غیب الغیب: ۲۰۷	صفات بیرونی: ۱۲۰

مخلوقیت: ۶۳	عالم کبری: ۱۲۹
مراقبت: ۲۴۳	عالم لاهوت: ۱۰۶
مشاهده: ۲۲	عالم ملکوت: ۱۰۴
مشیت الهی: ۸۷	عبدیت: ۸
معارف: ۱۷۹	عشق صرف: ۱۰۳
معرفت: ۱۸۰	عشق ممزوج: ۱۰۲
مغ بچه: ۱۴۴	علم: ۱۷۷
مقامات: ۱۱۴	غرور دادن: ۲۸
مقام: ۱۱۲	فرو گرفتن (عشق): ۱۱۶
مقام اثنینیت: ۲۸۶	فنا: ۷۷
مقام تفرقه: ۱۴۳	فناء اختیاری: ۲۸۸
مقام تکلیف: ۲۵۳	قبض: رك: صفت قبض.
مقام جمع: ۱۴۱	قدرت: رك: صفت قدرت.
مقام جمود: ۱۷۱	قوای باطنی: ۲۸۰
مقام خلوت: ۱۳۲	قوای ظاهری: ۲۸۰
مقام ستر: ۲۴۹	کرده: ۵۹
مقام شهود: ۲۶۵	کشف: رك: مقام کشف.
مقام طمس: ۲۵۷	کلام: ۲۰۸
مقام قطع: ۱۷۴	کلام بی واسطه: ۲۱۱
مقام کشف: ۲۲۵	کلام منزل: ۲۱۰
مقام وصلت: ۱۶۳	گشادگی: ۱۷۶
مهر کردن: ۴۳	گشاده شدن: ۵۹
نا دسترسی: ۲۷۹	لوامع: ۲۳
نیافت: ۱۴	متکلمی: ۲۱۳

۲۳۸: نبوت	۱۰۱: وصال
۱۸۲: نور	وصلت: رك: مقام وصلت.
۲۹۱: نوعیت	وقت: ۱۱۵
۱۱: وجد	ولایت: ۲۳۸
۸۲: وجود	هیچیز (=هیچ چیز): ۷۶
وجود مستفاد: ۶۷	یاد آورد: ۱۹۱
وجود مطلق: ۶۵	یافت (= یافتن): ۲
وحدت حقیقی: ۱۸۷	یقین: ۱۸
وحی: ۲۳۹	یقین ظاهر: ۱۶۸

**

*

مشخصات مأخذ

اوراد الاحباب وفصوص الآداب: جلد دوم— فصوص الآداب— تأليف
ابوالمفاخر يحيى باخرزی، بکوشش ایرج
افشار، تهران ۱۳۵۸.

ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون: اسماعیل باشا بن محمد امین
البغدادی، لوحی تهران ۱۳۷۸ ق.
برهان قاطع: تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان،
باهتمام دکتر محمد معین، تهران ۱۳۵۷.

ترجمه رساله قشیریه: متن از ابوالقاسم عبدالکریم هوازن قشیری، ترجمه از
مترجمی ناشناس، با تصحیحات و استدرکات بدیع
الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۴۰.

ترجمه کلیله و دمنه: انشاء ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی
مینوی طهرانی، تهران ۱۳۴۳.

التصغیه فی احوال المنصوفه: تألیف قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر
عبادی، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی،
تهران ۱۳۴۷.

تصوف و ادبیات تصوف: تألیف ی. ۱۰. برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، تهران
۱۳۵۶.

تمهيدات: تأليف ابوالمعالي عبد الله بن محمد بن علي الميانجي الهمداني
ملقب به عين القضاة، با مقدمه وتصحيح وتحشيه وتعليق عفيف
عسيران، تهران بي تاريخ.

الجامع الصغير في احاديث البشير النذير: تأليف جلال الدين عبدالرحمن بن ابي
بكر السيوطي، بيروت ١٤٠١ ق.

دانشمندان آذربايجان: تأليف محمد علي تربيت، تهران ١٣١٤.
الذريعة الى تصانيف الشيعة: تأليف محمد محسن معروف به آغا بزرگ
تهراني، لوى تهران ١٣٩١.

الرسائل: صدر الدين محمد الشيرازي، قم، مكتبة المصطفوي، بدون
تاريخ.

صحيح مسلم: ابي الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيشابوري،
٨ جزو، بيروت، بي تاريخ.

فرهنگ آندراج: تأليف محمد پادشاه متخلص به شاد، چهار جلد، لكهنو
١٣٠٧ ق.

فرهنگ نوادر لغات وتعبيرات ومصطلحات ديوان كبير: بجمع وتدوين بديع الزمان
فروزانفر، تهران ١٣٤٥.

فهرست ميكروفيلمهاى كتابخانه مركزى دانشگاه تهران: تأليف محمدتقى دانش
پژوه، جلد اول، تهران
١٣٤٨.

فهرست نسخه هاى خطى فارسى: نگارنده احمد منزوى، جلد دوم، بخش اول،
تهران ١٣٤٩.

كتاب الانسان الكامل: تصنيف عزيز الدين نسفى، به تصحيح مار يژان موله،
تهران ١٣٥٩.

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون: مصطفی بن عبد الله الشهير به حاجی خلیفه، لوحی تهران ۱۳۷۸ ق.

کشف المحجوب: تصنیف ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، تصحیح و. ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، ۱۳۹۹ ق.

گلشن راز: اثر شیخ محمود شبستری، به اهتمام صابر کرمانی، تهران ۱۳۶۱.

لفت نامه: علی اکبر دهخدا، حرف لام، تهران ۱۳۲۵...
اللمع فی التصوف: تصنیف ابی نصر عبد الله بن علی السراج الطوسی، به تصحیح رنولد الن نیکلسون، لوحی تهران از روی طبع لیدن ۱۹۱۴ م.

مرآت عشاق: از مؤلفی ناشناخته، تصحیح ی. ۱. برتلس، ضمیمه تصوف وادبیات تصوف، تهران ۱۳۵۶.

مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز: تألیف شیخ محمد لاهیجی، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران، بی تاریخ.

**

*

منتشر شده:

نفحة الروح وتحفة الفتوح

مؤيد الدين جندي

• • • •

المصباح في التصوف

سعد الدين حمويه

• • • •

مناقب الصوفية

اردشير عبادي

• • • •

منتخب الخاقاني في كشف حقايق عرفاني

ملا عبد الله زنوزي

• • • •

RAŠF _ AL _ ALHĀZ

FI

KAŠF _ AL _ ALHĀZ

Of

Hossein Olfati Tabrizi

Edited By

N. Mayel Heravi

Tehran, 1362=1404=1983



انتشارات مولیٰ
خیابان اشکدب چهارراه ابوریحان
تلفن ۶۴۹۲۳۳